

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ

مجلس تفسیر احادیث
تاسیس ۱۳۵۱ هجری قمری

عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

{ يَا فَضِيلُ، إِنَّ حَدِيثَنَا يُحْيِي الْقُلُوبَ }

شماره اول (۱)

مَعْلَم

قم - حوزه علمیه
حضرت بقیت الله ع

مَعْلَم

نشریه معالم
تهذیبی پژوهشی

کار روحانیت کار پیغمبران است

آیت الله العظمی خامنه ای (دام ظلّه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه‌ی روحانیت - که شماها جوانهای روحانی جزو بخش پُرشور و تأثیرگذار در حرکت روحانیت هستید - کارش ادامه‌ی کار انبیا است؛ با این دید باید کار روحانیت را نگاه کرد. درسی که شما میخوانید، برنامه‌ای که برای آینده‌تان میریزید، با این نگاه باشد؛ شما دنباله‌روی کار انبیا هستید. خوب، کار انبیا در سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف [چنین آمده]: وَ إِلَىٰ عَادٍ آخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهٍ غَيْرُهُ؛ (۱) مسئله، مسئله‌ی توحید است. حرکت انبیا، حرکت برای توحید است؛ اصلاً اساس کار دعوت انبیا، دعوت به توحید است. دعوت به توحید فقط به معنای این نیست که عقیده پیدا کنید که خدا یک است و دو نیست و این بتها یا این خدایان - موجودی که هستند - ارزش الوهیت ندارند؛ فقط این نیست، عقیده‌ی به توحید، یک پایه و استوانه یا زمینه‌ی اساسی یک جهان‌بینی است که زندگی را میسازد. عقیده‌ی به توحید یعنی جامعه‌ی توحیدی به وجود آوردن؛ جامعه‌ای که بر مبنای توحید شکل بگیرد و اداره بشود؛ عقیده به توحید این است؛ اگر این نبود، دشمنی‌های با انبیا هم به وجود نمی‌آمد. وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيْطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحى بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا؛ (۲) این دشمنی‌ها به خاطر این است که انبیا آمدند، شکل جامعه را مورد اعتراض و تعرض خودشان قرار دادند؛ یک شکل جدید را، یک هندسه‌ی جدید را برای شیوه‌ی زندگی بشر ارائه کردند. آن شیوه‌ی زندگی، همان حیات طیبه است که یکی از برادرها این آیه‌ی شریفه را تلاوت کردند: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا

ادامه: صفحه ۴

سرمقاله

سرمدیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : { يَا فَضِيلُ، إِنَّ حَدِيثَنَا يُحْيِي الْقُلُوبَ } (الخصال ج ۱ ص ۲۲).
زندگی و حیات، ابدیت و خلود، بقاء و جاودانگی، تنها آرزوی مشترک انسانی در بین تمامی جوامع بشری در تمامی اعصار و أمصار بوده

ادامه: صفحه ۲

وبه نستعين إنه خير ناصر و معين، ﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي﴾ (طه آیه ۲۵ الی ۳۴) صدق الله العلي العظيم و صدق رسوله الكريم صلى الله عليه وآله وسلم.

عزازیل: چرا؟ و چگونه! (۱)

روایتی متفاوت از داستان آفرینش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصل اول؛ آیت الله!

ها! همه می شناختندش و به بزرگی از او یاد میکردند.
نا سلامتی استاد الأساتید بود آنجا! از وقتی همه دوستان و خویشان و حتی قوم و قبیله اش و حتی تر شاید نسل و دودمانش را در آن معرکه عظیم از دست داده بود، تنها شده بود و همین تنهایی و یکی یکدانگی، اُبھتی به او داده بود که مزید

ادامه: صفحه ۱۵

آیت الله ی بود برای خودش! نه که منظوم این باشد که أجلکم الله، خر و گاو هم آیات الهی هستند و او هم مخلوقی بود مانند آنها! منظوم همین آیت الله مصطلح خودمان است! یعنی عالم و دانا و دانشمند.
برو و بیایی داشت برای خودش بین فرشته

ادامه از: سرمقاله

و هست.

انسان جاودانه، انسان قدرتمندی است که بواسطه حیات ابدی خود، جسم و روحش را از سد سترگی به نام زمان، رهانیده است، و در ابدیتی بی نهایت قدم گذاشته است.

اما لازمه ی فهم و درک آن حیات ابدی و آن خلود جاودانه، رسیدن به درک صحیحی از امتیاز و نعمت بزرگی به نام تولد و اصل حیات می باشد، امتیازی که بسیاری از انسانهای به ظاهر حی و بیدار، از آن بی بهره مانده، و در حیات حیوانی و نباتی خود غوطه ور شده اند.

واژه ی حیات، با معانی متفاوت خود، به انواع مختلفی از زیستن اشاره می کند، اما با توجه به آیات شریفه و روایات مبارکه، در می یابیم در میان بشریت، نوعی استعمال مجازی در بسیاری از اقسام حیات رخ داده است، و با تأمل و تدبّر و تعقل در کلمات الهی، به این یقین می رسیم که حیات حقیقی و راستین، حیات قلب می باشد، حیاتی که نیازمند قلبی پاکیزه از هرگونه پلیدی و رجس است.

لازم به ذکر است که درک حیات حقیقی، بدون شناخت صحیحی از ماهیت قلب و انواع قلوب، و معنای طهارت و مراتب عصمت، امکان پذیر نبوده و برای فهم این موارد، راهی به غیر از تمسک به آیات و نشانه های بی شمار در منابع اسلامی صحیح، نمی باشد.

از آنجا که درک حیات راستین، بدون حرکت به سوی تعقل و تدبّر، امکان پذیر نمی باشد، نشریه تهذیبی پژوهشی معالم، در نظر دارد در این راستا، به مدد از وجود حی لا یزال الهی، و با استعانت از أنوار و ارواح مقدّس معصومین علیهم السلام، و در کنف عنایت حضرت بقیت الله الأعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف، بنیان گذار حرکتی نوین، اثر گذار و عمیق، به سوی احیاء قلوب و عقول انسان متأله و متفقّه باشد، إن شاء الله.

مؤسسه پژوهشی معالم، وابسته به حوزه علمیه حضرت بقیت الله عج قم، زیر نظر استاد برجسته اخلاق حوزه های علمیه، حضرت آیت الله حاج شیخ محمد ناصری دولت آبادی دام عزه، در سال ۱۴۰۰ هجری قمری، فعالیت رسمی خود را آغاز نموده، و با تولیت حجت الإسلام و المسلمین حاج شیخ محمدرضا ناصری دولت آبادی، با بیش از یکصد عضو فعال، متشکل از برخی از اساتید محترم

حوزه و دانشگاه و طلاب و دانش پژوهان ارجمند، در مدت زمان اندکی، توانسته است بحمد الله جایگاه سازنده ای را به دست آورده و در مسیر علمی پژوهشی خود، موفقیت های مناسبی را کسب کند.

تلاشی که بی شک، در ابتدای مسیر خود، نیازمند همکاری و همراهی طلاب و فضایی ارجمند در تمامی حوزه های علمیه می باشد، و امید است در آینده ای نزدیک، به همکاری بخش های مختلف حوزه، شاهد رشد و شکوفایی این مؤسسه در عرصه های مختلف علمی پژوهشی باشیم.

نشریه تهذیبی

پژوهشی معالم، در کنار دیگر

فعالیت های مؤسسه پژوهشی معالم،

تلاشی مخلصانه و جهادی، در راستای

ارتقای روحیه پژوهشی در میان عامه مردم و

بالأخص طلاب و دانش پژوهان محترم بوده، و

در جهت این مهم، از تمامی علاقه مندان به

فعالیت های پژوهشی، دعوت می نماید تا با

ارسال آثار علمی پژوهشی خود، باعث ارتقای

سطح کیفی و کمی نشریه معالم و وب سایت

های وابسته به موسسه پژوهشی معالم باشند،

و به تبع در

ارتقای سطح

علمی جامعه،

خدمتگذاران

خود را در این

موسسه، یاری

نمایند.

امید است نشریه تهذیبی

پژوهشی معالم و دیگر مراکز

و موسسات وابسته به

موسسه پژوهشی معالم،

در طول حیات علمی

پژوهشی خود، وظیفه

خود را در جهت احیای قلوب

انسانی، به نحو احسن انجام دهد،

إن شاء الله تعالی.

۱۵ شعبان المعظم ۱۴۴۳

مؤسسه پژوهشی معالم

معاونت پژوهش حوزه

حضرت باقر عت الله

عج قم

سید محمد

عل



زاد السالك

سید محمد محسن جلالی

بسم الله الرحمن الرحيم

هر حرکت یا کاری که در این جهان صورت می‌گیرد، بی‌اثر نمی‌باشد چرا که یا اثر دنیوی دارد یا اخروی و یا هر دو؛ همان طور که می‌فرماید: (فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره و من يعمل مثقال ذرة شرا يره)؛ چه اینکه خداوند کار هیچ کس را تباه نمی‌کند، چرا که خداوند متعال می‌فرماید: (انا لا نضيع اجر من احسن عملا) حتی اگر بدترین انسانها باشد همان طور که خداوند در رابطه با شیطان نیز، عدل را رعایت نمود: (قال انك من المنظرين) و او را تا روز قیامت مهلت داد، در حدیث آمده که مهلت دادن به او به جهت دو رکعت نماز او بود[۴].

اما آنچه بدست بعضی افراد ناباب، در دنیا جریان دارد، شاید مزد دنیوی آنها باشد، که خداوند به آنها داده تا در آخرت بهره‌ای نداشته باشند.

۲ - انجام کارهای غیر عادی، هرگز دلالت بر خوب بودن فرد یا آن کار ندارد، چه بسا شیطان هم از این قدرت‌ها برخوردار باشد، چرا که بسیاری از این کارها نتیجه تجربه و تکرار و فراست خاص فرد باشد، که در زندگی با اطلاع از علل و نتایج اعمال در رفتارها بدست آورده؛ و نیز چه بسا با شیوه‌های خاص، از خود فرد مطالبی را گرفته و دو مرتبه همانها را به او بازگو می‌کند، و با غافل کردن وی چنین وانمود می‌کند که از غیب خبر می‌دهد؛ و این گونه افراد را فریب می‌دهد و از برای خود دار و دسته‌ای به راه می‌اندازد.

۳ - اساس دنیا، بر قانون علیت استوار است، بدین معنا که خداوند همه امور را به اسباب و علل خاص وابسته نموده و جریان امور را منوط به استفاده از آن علت‌ها دانسته است.

این قانون در زندگی روزمره نیز حکمفرماست، مانند علیت آتش برای سوزاندن و یخ برای سرد نمودن و امثال این علت‌های مادی، که غالبا معلوم و واضح است؛ در مقابل این علت‌ها، علت‌های معنوی هست که در تأثیر گذاری، مثل علل مادی عمل می‌کند، لکن با قوت و شتاب بیشتر؛ این علیت را همگان نمی‌دانند و در برخی موارد اولیاء خدا آنها را برای دیگران بیان کرده‌اند، مثل اینکه فرمودند: به پدرانتان نیکی کنید، تا فرزندانتان به شما نیکی نمایند و اینکه: صله رحم موجب وسعت

رزق و طولانی شدن عمر می‌شود و امثال این عللی که افراد با رسیدن به آنها می‌توانند از آینده خبر دهند و یا از اتفاقاتی جلوگیری نمایند؛ در هر صورت نمی‌توان گفت که هر که این علل را بدانند دانش و علمش نشانه‌ای بر کمال فردی اوست.

۴ - رسیدن به علت‌های غیر مادی از دو راه ممکن است: یکی راه اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام و مردان صالح خدا که از طریق عمل به واجبات و مستحبات و در مقابل ترک محرمات و مکروهات امکان‌پذیر است، این راه راهی است رحمانی و در مقابل آن، راه‌های شیطانی است،

مانند جادوگری و شعبده‌بازی و تردستی، و یاری جست از ارواح خبیثه و اجنه و امثال اینها که همه بوسیله انجام کارهای خلاف شرع، صورت می‌گیرند؛ این کارها موجب شادی شیطان می‌شود، چه اینکه او کارهای ناپسند را طوری مجسم می‌کند که در نظر دیگران خوب و شخص فاعل را توانمند جلوه دهد، در نتیجه وسیله‌ای برای گمراهی مردم می‌شود؛ در اینجا باید دانست که نداشتن چنین امکاناتی در اختیار اولیاء الله و بزرگان دین هیچ‌گاه نشانه یا دلیلی بر نقص آنان نخواهد بود، چه بسا ممکن است که مصلحتی در اظهار آن نبینند، بلکه مفسده‌ای در بین باشد، یا اینکه خداوند ثواب و سزای کوشش آنها را در راه صحیح، ذخیره آخرت آنها قرار داده و در دنیا چیزی به آنها نمی‌دهد، آن هم از روی مصلحت اندیشی که به سود آنهاست.

۵ - کارهای خارق العاده، در صورتی کرامت به شمار می‌آیند، که شخص، خود مسلمان و پرهیزگار باشد، چه در غیر این صورت همین کارهای او دلالت بر تسلط شیطان بر روح او و نیز نشانه دوری او از درگاه الهی خواهد بود، همانند کارهای مرتاضین هندی یا افراد نابکار و فاسق.

۶ - برخی از کارهایی که مدعیان عرفان به شاگردانشان ارائه می‌کنند، روش‌هایی است غیر صحیح، هر چند احیانا نتیجه بخش هم هست، لکن از نظر شرع، غیر صحیح به شمار می‌آید. مثل رسیدن به کعبه، که از راه‌های مختلف ممکن است و شاید صدها راه موجود باشد که انسان را به کعبه برساند، اما برخی راهها با زحمت و مشقت بسیار همراه است و برخی مدت طولانی را می‌طلبد؛ مثال دیگر: ورود به خانه، که هم از درب خانه میسر است و هم از پنجره و هم از روی دیوار و غیره...

عرفان هم همین طور است، یعنی هم می‌توان از راه ریاضت‌های سخت و طاقت فرسا به هدف رسید و هم بوسیله ریاضت‌های شرعی صحیح و آسان؛ و تصور اینکه راه‌های سخت و با مشقت زیاد، زودتر انسان را به هدف می‌رساند، خیالی است واهی، زیرا معمولاً در این راه دزدان و حرامیان بسیاری وجود دارد، که در صدد گمراهی انسان هستند؛ در هر حال، احتمال باز ماندن در راه و گرفتار شدن در دام شیطان و انحراف از مسیر حق، زیاد است. این جمله درست است که «الطرق الى الله بعدد أنفاس الخلائق» اما صراط مستقیم یکی بیش نیست و آن همان صراط ائمه اطهار و علماء ابرار است، و آنها هستند که راه صحیح را پیش روی سالکان قرار داده‌اند.

۷ - فشار آوردن بر خود، در انجام حرکات سخت و تحریم طبیات و امتناع از مباحات، علاوه بر اینکه موجب ضعف جسمی و یا اعتقادی و یا هر دو می‌شود، قدرت تفکر صحیح را نیز، از انسان گرفته و در نهایت موجب ضعف عقلی و تسلط شیطان می‌شود؛ تمامی اینها نه تنها راه سلوک عارف را می‌بندد بلکه موجب هلاکت وی خواهد شد.

۸ - رواج اندیشه‌های صوفیانه در جوامع مسلمانان و نگارش آثار عرفانی از سوی مشایخ صوفیه و گرایش برخی از دانشمندان شیعه به اندیشه‌های عرفانی، با توجه به وجود برخی از این معارف و نکته‌ها در متون روایی شیعه از يك سو و از سوی دیگر، در پی به دست آمدن اقتدار دینی، اجتماعی و سیاسی لازم برای صوفیان و سامان یافتن مراتب و نهادهای سازمانی و آیینی صوفیانه و فراهم شدن

زمینه بروز تصوف به صورت آیینی در برابر شریعت اسلام - که برخی از مشایخ صوفیه نیز به آن پی میل نمودند - که به جبهه‌گیری هر يك از متصوفه و ارباب شریعت در برابر یکدیگر و در نتیجه نفی، رد و حتی تکفیر صوفیان و اندیشه‌های صوفیانه از سوی ارباب شریعت (شیعه و سنی) و نگارش آثاری - گاه مستند به برخی از روایات - از سوی بزرگان شریعت (شیعه و سنی) در رد اندیشه‌های عرفانی صوفیان انجامید.

مرحوم ملا محسن فیض کاشانی از جمله علمای برجسته‌ای بود که در این موضوع، رساله (زاد السالك) را نگاشت و بخش عمده آن را به بیان کیفیت صحیح سیر و سلوک الی الله اختصاص داد. وی رساله خود را در بیست و پنج دستور تنظیم کرد، که به سر فصل آنها اشاره می‌کنیم:

اول: محافظت بر نمازهای پنجگانه.

دوم: محافظت بر نماز جمعه و عیدین و آیات با اجتماع شرایط.

سوم: محافظت بر نمازهای معهوده، رواتب یومیه.

چهارم: محافظت بر صوم ماه رمضان و تکمیل آن.

پنجم: محافظت بر صوم سنت که عبارت است از سه روز معهود در هر ماه.

ششم: محافظت بر زکات.

هفتم: محافظت بر انفاق حق معلوم از مال.

هشتم: محافظت بر حجة الاسلام.

نهم: زیارت قبور مقدسه پیامبر و ائمه معصومین «صلوات الله عليهم أجمعین»، خصوصا حضرت امام حسین (ع).

دهم: محافظت بر حقوق برادران دینی و قضای حوائج ایشان.

یازدهم: تدارک نمودن هر آن چه از مذکورات، فوت شده باشد.

دوازدهم: از خود سلب کردن خلقیات مذمومه، مثل کبر، بخل، حسد و نحو آن.

سیزدهم: ترك کردن همه منہیات.

چهاردهم: ترك شبهاتی که موجب وقوع در محرمات است.

پانزدهم: خوض نکردن در ما لا یعنی که موجب قسوت و خسران است.

شانزدهم: کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن را شعار خود ساختن.

هفدهم: هر روز قدری از قرآن تلاوت کردن، حد اقل پنجاه آیه منتها به تدبّر و تأمل.

هیجدهم: قدری از اذکار و دعوات را ورد خود ساختن در اوقات معینه

نوزدهم: صحبت عالم و سؤال از آن و استفاده از علوم دینیّه.

بیستم: با مردم به حسن خلق و مباسطت، معاشرت کردن.

بیست و یکم: صدق در اقوال را شعار خود ساختن.

بیست و دوم: نظر بر اسباب نداشتن و توکل بر خداوند در همه امور.

بیست و سوم: بر جفای اهل و متعلقان صبر کردن و زود از جا در نیامدن و بد خوئی نکردن.

بیست و چهارم: امر به معروف و نهی از منکر کردن به قدر

وسع و طاقت.

بیست و پنجم: اوقات خود را ضبط کردن و در هر وقتی از شبانه روز وردی قرار دادن.

ادامه از: کار روحانیت کار پیغمبران است

يُحْيِيكُمْ؛ (۳) حیات، حیات طیبه است. مَنْ عَمَلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّاهُ حَيَاةً طَيِّبَةً؛ (۴) یعنی فراتر از این حیات ظاهری یک چیزی وجود دارد که به آن گفته میشود حیات طیبه، آن چیست؟ آن همین زندگی

است درحالی که با ایمان باشد. زندگی احتیاج دارد به آب و به هوا و به خوراک و به علم و به فناوری و به همه چیز؛ زندگی به همه ی اینها احتیاج دارد، منتها اگر چنانچه بدون ایمان شد، این حیات نیست؛ مرده است. این را قرآن حیات نمیداند. حیات آن وقتی است که این مجموعه ی تحرکات زندگی و عوامل زندگی همراه بشود با ایمان؛ نور پیدا کند؛ مثل محیط ظلمانی است که در آن نوری تابانده میشود. این شأن روحانیت است. شما میخواهید حیات ببخشید به جامعه ی بشری. این طبعاً همان مشکلات انبیا را دارد، همان اجر نبوتها را هم دارد، همان توفیقات انبیا را هم دارد؛ چون انبیا موفق شدند، انبیا توفیق پیدا کردند. همه ی انبیا حتی آنهایی که به شهادت رسیدند، حتی آنهایی که قومشان آنها را انکار کردند، بالاخره حرفشان سبز شد. شما نگاه کنید ببینید حرف حضرت نوح و حضرت هود و پیغمبرهای گوناگون که آن روز این همه دشمن داشت،

امروز در دنیا خواستگاران و طلبکاران و علاقه مندان و مریدان بی شمار دارد. خب، پس این حرف زنده ماند، پیروز شد. آن روز با انکار مواجه شد اما بعد بتدریج همین طور سلسله ی انبیا آمدند، حرف پیروز شد. پس کار شما کار پیغمبران است؛ هم حرفتان سبز خواهد شد و بلاشک پیش خواهد رفت، هم توفیقات الهی شامل حالتان خواهد بود یعنی خدای متعال کمکتان میکند: **إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا**؛ (۵) خداوند نصرت میکند شما را - این هم یک بخش دیگر- و همچنین مثل انبیا بلاشک

دشمنان و مخالفین و معارضینی هم خواهید داشت، پس همان وضعیّت است؛ خود را برای آن آماده کنید. همه ی شما هم جوان هستید، بعد از این ان شاء الله شاید شصت سال، هفتاد سال شما وقت دارید که زندگی کنید و کار کنید و تلاش کنید. خودتان را آماده کنید برای پنجاه سال، شصت سال، هفتاد سال تلاش کردن و کار کردن و زحمت

من! (تنها) خدا را پرستش کنید، که جز او معبودی برای شما نیست! آیا پرهیزگاری پیشه نمی کنید؟!»

(۲) سوره مبارکه الأنعام آیه ۱۱۲
وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا ۗ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ ۗ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ
ترجمه:

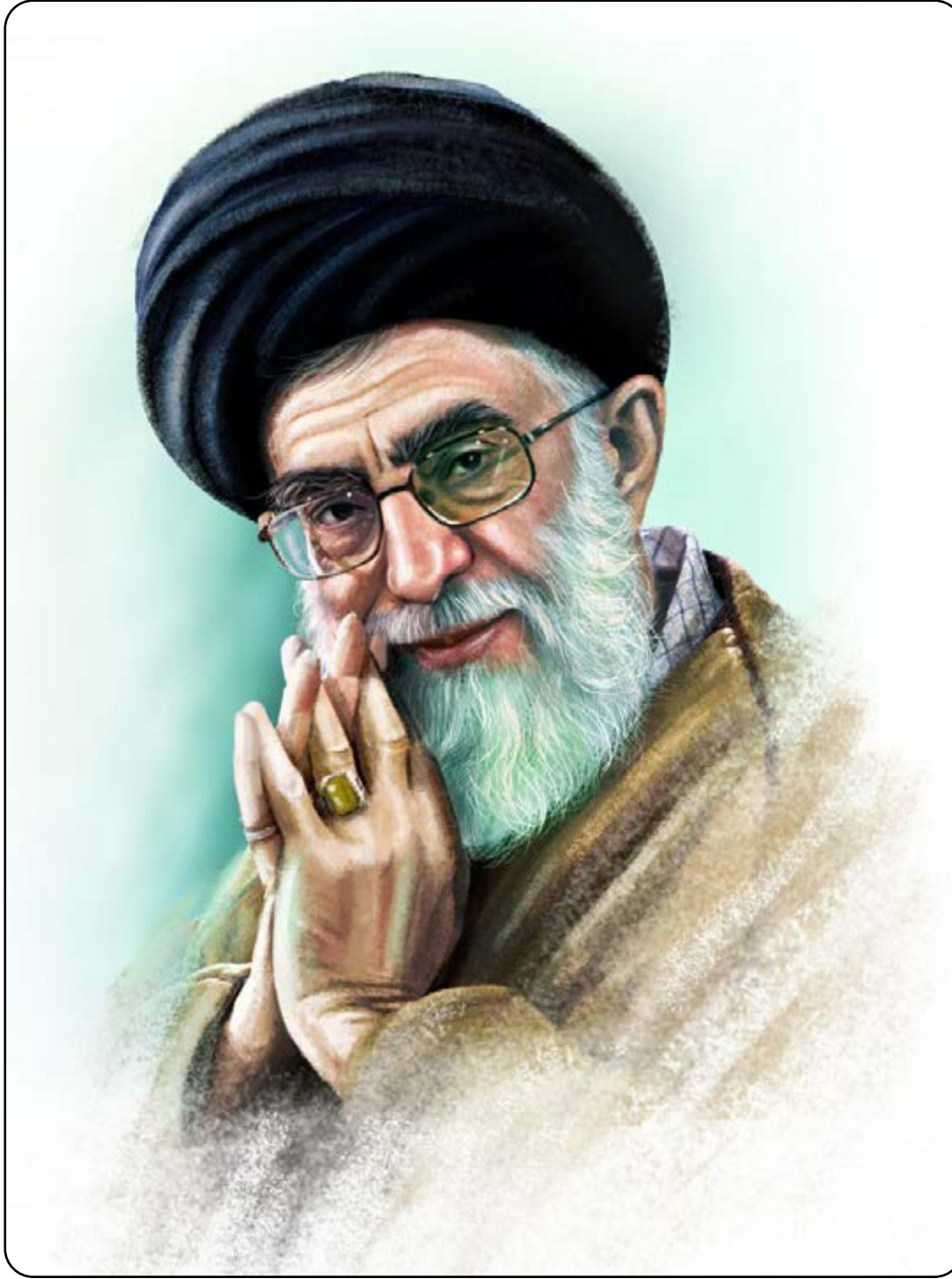
اینچنین در برابر هر پیامبری، دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم؛ آنها بطور سری (و درگوشی) سخنان فریبنده و بی اساس (برای اغفال مردم) به یکدیگر می گفتند؛ و اگر پروردگارت می خواست، چنین نمی کردند؛ (و می توانست جلو آنها را بگیرد؛ ولی اجبار سودی ندارد.) بنابراین، آنها و تهمت هایشان را به حال خود واگذار!

(۳) سوره مبارکه الأنفال آیه ۲۴
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ ۗ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ
ترجمه:

ای کسانی که ایمان آورده اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می خواند که شما را حیات می بخشد! و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حایل می شود، و همه شما (در قیامت) نزد او گردآوری می شوید!

(۴) سوره مبارکه النحل آیه ۹۷
مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّاهُ حَيَاةً طَيِّبَةً ۗ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
ترجمه:

هر کس کار شایسته ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می داریم؛ و پاداش آنها را به بهترین



کشیدن، و بدانید که در پایان این راه، دنیا دگرگون خواهد شد بر اثر تلاش شما و بدون تردید به سمت مطلوب پیش خواهد رفت؛ حتماً این جور خواهد شد. ۰۶/۰۶/۱۳۹۶
بیانات در دیدار طلاب حوزه های علمیه استان تهران

(۱) سوره مبارکه الأعراف آیه ۶۵
وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا ۗ قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ ۗ أَفَلَا تَتَّقُونَ
ترجمه:

و به سوی قوم عاد، برادرشان «هود» را (فرستادیم)؛ گفت: «ای قوم

اعمالی که انجام می دادند، خواهیم داد.
(۵) سوره مبارکه غافر آیه ۵۱
إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ
ترجمه:

ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و (در آخرت) روزی که گواهان به پا می خیزند یاری می دهیم!



تحریف در اصل اذان پیامبر!

امیر حسین وحیدی منتل (طلبه)

بسمه تعالی

بعضی افراد که در زمان پیغمبر و بعد از ایشان دچار اشتباهات صریحی شدند، خود را فهیم تر و عالم تر از خدا و پیامبرش می دانستند. لذا به خاطر رأی، نظر و خواسته خود موجب تغییراتی در دین شدند. به یک مورد در ذیل اشاره می شود:



قوشچی در کتاب الشقائق النعمانية تصریح کرده است که خلیفه دوم در منبر گفت: سه چیز در زمان پیغمبر صلوات الله علیه بود که من از آن جلوگیری می کنم و حرام می دانم و هرکس انجام دهد به کیفر می رسانم؛ متعه زنان، حج تمتع و (حی علی خیر العمل) در نماز. عمر بن خطاب که خود را خلیفه حق پیامبر اکرم می دانست، به جای برقراری عدل، از بین بردن ظلم، تعلیم و تبیین دین و رفع مشکلات دینی جامعه، مشغول فتح شرق و غرب شد.

او برای سپاه خود نیاز به سربازان بیشتری داشت. لذا به مردم می گفت که بهترین عمل جهاد در راه خداست.

اما عبارتی در اذان مخل قصد او بود و عبارت «حی علی خیر العمل» در نماز، با این جریان منافات داشت.

به همین دلیل برای ایجاد شوق جهاد در مردم دست به تحریف بزرگی زد. لذا گفتن این عبارت را ممنوع کرد.

پس او در لفافه گفت که من از خدا و پیامبر بهتر میدانم که خیر العمل جهاد است. پس نظر من از خدا مهم تر است. همه ما می دانیم که انتخاب عمر به عنوان خلیفه توسط خدا و پیامبر صلوات الله علیه نبوده است، حال او با چه علم و عصمتی و با چه حقی این تغییر را در دین ایجاد کرد؟! آیا تا به حال در خصوص بدعت های عمر بن خطاب که کاملاً مخالف صریح وحی، نقل و روایات نبوی هست، تحقیق کرده اید!

پیشنهاد ما را بپذیرید...

منبع: برگرفته از کتاب اجتهاد در مقابل نص، مورد ۲۴

نویسنده: سید عبدالحسین شرف الدین (ره)

بخل

محمد علی تقی پور (طلبه)

بسم الله

!؟ سوالات:

- بخل یعنی چه؟
- چه اموری بخل محسوب می شود؟
- رابطه ایمان و بخل چیست؟
- کلید واژگان:
- بخل، ایمان، ترک واجب.
- پاراگراف: اگر بخیل هستی پس ایمان نداری
- انسان بخیل کسی است که از بخشیدن آنچه که باید ببخشد امتناع ورزد. لذا اگر شخصی در انجام اعمال واجب کوتاهی کند، فرد بخیلی خواهد بود. همچنان که امام کاظم علیه السلام فرمودند: بخیل کسی است که از آنچه خدا واجب فرموده است، بخل ورزد. در نتیجه صفت بخل در مال و در موضوع بخشش مختصر نمی شود.
- حال این سوال پیش می آید که کسی که دائماً در حال ترک واجب است (فرد بخیل) آیا در شمار مومنان است
- امام صادق علیه السلام فرمودند: مردی که در او بخل، و حسادت، و ترس باشد ایمان ندارد، چون مؤمن ترسو، و حریص، و بخیل نیست.



تاثیر علم بلاغت بر سیطره نظرات اجتهادی



حسین نوروزی (طلبه)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد اله الطاهرین. خداوند منان را شاکریم که رخست نفس کشیدنی داد تا در پاره ای از نعمت گران بهای وقت به این اندک سیاهی برسیم.

اگر بخواهم در مورد اینکه چرا این موضوع برای پژوهش انتخاب شد سخن بگویم انصاف این است که در این مورد اجازه انتخاب آزاد داده نشد که البته جای تاسف هم دارد چرا که اینچنین تصمیمی از منظر رشد که حاکم حقیقی آموزش است جای بسی اشکال است ولی این موضوع را بر عهده صاحب نظران اصلی ان قرار میدهم.

اما در خصوص موضوع علم بلاغت از مطالبی که متاسفانه به ان پرداخته نشده و یقینا جای خالی ان در خصوص این علم ضرر هایی را به بار می آورد که در ترم اول (طرح ریزی موضوع) هم به ان پرداختیم. شاید تا به حال بارها متوجه بحث هایی که اکنون در مورد انگیزه طلاب مطرح می شود به گوشتان خورده باشد. جدای از اینکه چرا در دوران سلف این مسائل نبوده و اکنون پدید آمده به گفته برخی از کار شناسان این امر یکی از مهم ترین دلایلش این است که طلبه پس از مدتی به این سوال برمی خورد که چرا من این درس را میخوانم. آیا برای من که برای رسیدن به اجتهاد به اینجا آمده ام ضرورتی دارد که زمان بسیار زیادی از عمرم را صرف علمی کنم که مثلا فقط در مورد اعجاز قران سخن می گوید. صادقانه اینکه آیا واقعا قرار دادن این علم به عنوان یکی از دروس اصلی پایه سوم دردی از موادات اساسی اجتهاد طلبه دوا می کند یا خیر. تمام این علم لازم است یا بخشی از ان. در این اندک موقفی به نظرات برخی از صاحب نظران - ذکر برخی از مصادیق و در اخر یک ارزیابی کلی می پردازیم.

(لازم به ذکر است که نشریه ای در این خصوص بر روی سایت آمده که به مفاد ان نیز پرداخته شد. نام این نشریه فلق می باشد)

فصل اول: نظرات صاحب نظران در این موضوع نظر علما در این موضوع به دو بخش تقسیم می شود. یکی گروهی که به تاثیر این علم در استنباط اقرار می کنند که نظرات ایشان در این مورد از روی دیدگاه اینان در خصوص مرجحات در باب تعارض بین دو خبر معلوم میشود. چرا که ایشان میگویند هنگامی که دو خبر معارض از همه جهات با هم مساوی بودند ان خبر که بلیغ تر و فصیح تر باشد

مقدم است. پس بنابر این کسب این علم برای استنباط لازم و ضروریست. اما دسته ای دیگر مرجح بودن کلام بلیغ را قبول ندارند چرا که میگویند کلام معصومان از نظر بلاغی مختلف میباشد گاهی در مقام وعظ و خطابه میباشد و گاهی در مقام بیان احکام به زبان توده مردم. بنابر این نمی توان این علم را وزنه ای برای مرجح کردن گرفت. اینرا هم جا نگذارم که در میان افرادی که این تاثیر را می پذیرند افرادی هم وجود دارند که حتی علم بدیع را هم از این قاعده مستثنی نمی دانند.

فصل دوم: مثال های تاثیر

در این فصل باهم در مورد برخی مواردی که این علم در میان دیگر علوم رایج کاربردی اجتهادی چه نقشی ایفا میکند پردازیم. اینکه ما از تاثیر این علم سخن به میان آوردیم به این معناست که اگر بحثی از این علم نبود شاید واقعا یک جای نظرات مجتهدین لنگ می ماند. بنابر این در مواردی که ذکر خواهد شد گرچه ممکن است که اندک سخنی از بلاغت به میان آید اما همین اندک سخن لازم و ضروریست.

بخش اول: مصادیقی از ایجاز

ابن ادریس الحلی در کتاب موسوعه خود در خصوص وجوب طهارت کبری و صغری ذیل دو ایه سخن به میان می آورد. وی با بیان اینکه صاحب نظران در خصوص وجوب طهارت کبری فی کل الایام به دو دسته تقسیم می شوند میگوید عده ای قائل به این هستند که هرگاه انسان جنب شد غسل بر او واجب است اما عده ای دیگر می گویند که فقط هنگامی غسل واجب می شود که وقت صلاه باشد و در غیر ان مندوب است. و اما در این خصوص حول یک ایه بحث به میان می آورد. ((یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلاه فغسلو وجوهکم و ایدیکم و ان کنتم جنبا فطهرو)) صاحب نظران قول اول میگویند که بحث طهارت صغری و بحث طهارت کبری در این ایه دو بحث جداست و ایندو ربطی به هم ندارند. بنابر این هرگاه انسان اراده نماز کرد وضو می گیرد اما در مورد طهارت کبری وجوب طهارت هنگام صلاه نیست بلکه هنگام جنابت است اما صاحبان قول دوم از جمله ابن ادریس می گویند این برداشت درست است اما در هنگامی که ایندو به یکدیگر عطف نشده باشند. فی المثل در (اعط زیدا اذا قاما دینارا وعمرادرهما) این برداشت صحیح نیست که درهمی که به عمر داده می شود بدون وجود شرط است چرا که عطف صورت

گرفته بنابر این ایجاز و بلاغت قران کریم حکم می کند که باز ان فعل را بیان نکند. (کتاب موسوعه ابن ادریس الحلی صفحه ۱۱۴ و ۱۱۵) در مسئله فوق به خوبی به تاثیر بلاغت بر روی نظرات اجتهادی واقف شدیم.

بخش دوم: مثالی از تشبیه

ایت الله شبیری در کتاب الصوم خود حول یک روایت بحث حرام یا مکروه بودن گرفتن روزه مستحبی در هنگام وجود روزه قضا واجب را بسط می دهد. روایتی با این مضمون که از یکی از معصومین پرسیده می شود که یا در صورتی که نماز واجب بر گردن ماهست نی توانیم نماز مستحبی بخوانیم؟

حضرت در پاسخ به سوال این مسئله را به کسی که روزه مستحبی داشته باشد و نمی تواند روزه واجب بگیرد تشبیه می کنند. (متن عربی روایت و نام معصوم در کتاب ذکر نشده است- کتاب الصوم. جلد ۳. صفحه ۷۲۹)

خب بنده در این موضوع ادامه گفتار ایشان را توضیح نمی دهم چرا که به نظرم این نوع بیان حضرت خود پاسخی روشن به سوالات این پژوهش است. اگر چه این مورد از موارد تاثیر بلاغت بر روی نظرات فقهی نیست اما اینکه معصومین بیایند و وحکمی شرعی را با تشبیه بیاریند می تواند پاسخی جامع به اشکالی باشد که در خصوص تشبیه و احکام شرعی مطرح می شود. چرا که برخی قائل به این هستند که بلاغت وارد این بخش نمی شود به این دلیل که اساسا جایگاه بحث از احکام جایگاه دیگریست.

بخش سوم: ریز بخشهایی از بلاغت

(این موارد را به علت کثرت مثال در یک بخش جمع اوری کردیم) با نگاهی کلی به مواردی از نظرات اجتهادی که رد پای از بلاغت در انها یافت می شود شاهد وجود حجم عظیمی از مفاهیم بلاغی می شویم که در حقیقت کامل کننده این نظراتند که به برخی از انها اشاره می کنیم: -اطلاق که ریز به ریز در بین نظرات بیان می شود. برای مثال ما شاهد این هستیم که مکررا بیان می شود که اطلاق حکم دارد اطلاق حکم ندارد و..... -همچنین تقييد- تشبیهات متعددی که حتی در روایات فراوانی در خصوص احکام شرعی وجود دارد.

-حصر: مثل نظراتی که در کتاب زکات پول های رایج و اشیاء نو پیدا اثر آقای قائنی یافت می شود که وی در حول روایتی در خصوص حصر زکات به ۹ چیز سخنانی را مطرح می کند. (صفحه ۶۱) یا صاحب نظرانی دیگر که در مورد حقیقی یا اضافی بودن حصر در

ادامه از: تاثیر علم بلاغت ...

شوند (۱۳۳ سوره بقره) اما ایشان در پاسخ می گویند این اطلاق مجازیست و عند اللزوم قرینه می خواهد. بنابر آنچه که طرح شد برای اینکه گاهی اوقات در چنگ استنباطاتی سطحی و خدایی نکرده دور از واقعیت نشویم قطعاً نیاز به شناختی کامل از ادبیات قران داریم والا یعنی اگر تمام ارکان زبان معجزه اسای قران را آگاه نباشیم اغراض را اشتباه گرفته و احکام را به خطا استنباط می کنیم. یکی از این ارکان علم بلاغت است که اگر حدش شناخته نشود ممکن است خرابی هایی را به بار بیاورد و به بار می آورد (جلد ۳ صفحه ۱۱۹)

علی هذا می توان گفت مفاهیم این علم هضم در بین الفاظ به کار رفته از سوی مجتهدین است پس نمی توان انرا جدا از این نوع ادبیات دانست به حدی که بخش

هایی از این علم در علم اصول هم جا خوش کرده اند و حتی عده ای قائل به این بوده اند که علم بدیع هم در این باره لازم است. در مورد اینکه کدام بخش ها کاربردی تر اند بهتر است بگوییم کدام بخش ها کاربردی ندارند که آنها عبارت اند از خبر و انشاء و همچنین احوال مسند و مسند الیه. و در پایان اینکه اگر نتیجه این تحقیق عدم وجود نامی از بلاغت در میان موثرین فقهی بود بازهم برای هدف والای اجتهاد لزوم داشت چرا که مجتهد باید این علم را می شناخت تا که اغراض بلاغی را از اغراض فقهی قران کریم جداسازد و به مقصود اصلی شارع مقدس برسد این حد اقل است. در آخر تشکر عبدالله خود را از استاد بزرگوارم، جناب استاد کلاهدوزان، که واقعا مرا تحمل کردند.

روایات مورد بحث قرار گرفته بحث می کنند. -کنایه: موضوع مفصل طلاق به کنایه که بسیار بحث داغی هم دارد را نیز میتوان در این دسته شمرد از روی اینکه این بخش از کنایه هضم در مباحث فقهی شده است به طوری که هر مجتهدی باید این بخش را دانسته باشد تا مستنبط مباحث این عنوان گردد. بخش چهارم: نگاهی که مجاز به من داد ایت الله مکارم شیرازی (دامت برکاته) در کتاب النکاح خود به ایه ای میرسد که در آن ازدواج با همسر پدر حرام میشود (ایه ۲۲ سوره نساء) در ادامه سوالی را در خصوص ایه ای دیگر به میان می کشد. ایه ای که در آن عمو و حتی اجداد هم اباء خوانده می

فصل سوم: ارزیابی تاثیر

ریا یعنی خودنمایی عمل برای جلب توجه و ستایش مردم. ریا عمل را بی محتوا می کند و باعث سستی ستون های روابط خانوادگی و دوستانه می شود.

نشانه های آدم ریاکار

ریا یعنی خودنمایی عمل برای جلب توجه و ستایش مردم. ریا عمل را بی محتوا می کند و باعث سستی ستون های روابط خانوادگی و دوستانه می شود.

ریا مانند هیزم آتش!

محمد جواد افلاکیان (طلبه)

بسمه تعالی

سوال: چرا فرد ریاکار تمام اعمالش همانند هیزم میشود؟ آیا ریا ممدوح داریم؟

کلمات کلیدی: ریا، ریا ممدوح، هیزم
ریا از جمله صفات مذمت شده است که در اسلام ذکر شده و این عمل را همانند هیزم آتش تشبیه میکنند.

دلیل این تشبیه بر این است که وقتی فردی هنگام عمل نیکی فردی غیر از خدا به ذهنش خطور می کند و آن عمل را برای رضای طرف مقابل انجام می دهد، باید جواب عملش را از طرف بطلبد و خدا آن عمل را قبول نمی کند. در این حالت وی، خدا را از فرد مقابل پایین تر می داند و گویی برای خداوند شریک قائل می شود، این دلیل اصلی هیزم شدن اعمال اوست که باعث سوزانده شدن فرد ریا کار در دنیا و آخرتش خواهد شد.

آیا در برخی موارد اسلام تشویق می کند که انسان ها ریا کنند؟؟؟

اسلام در اموری همانند صدقه، نماز جماعت، احسان به فقیر، انفاق، به مومنان دستور می دهد که این اعمال را بصورت علنی انجام دهند تا برای دیگران هم الگو شوند و دیگران نیز به این امور دعوت شوند، البته باید توجه داشت که بی شک این اعمال باید در قلب انسان، برای رضای خدا و تقرب به خداوند متعال باشد است.

ریا یعنی خودنمایی عمل برای جلب توجه و ستایش مردم. ریا عمل را بی محتوا می کند و باعث سستی ستون های روابط خانوادگی و دوستانه می شود.



بر دیگران منت می گذارند



فریبکارند و به مردم چشم طمع دارند



دوست دارند مردم کارهایشان را بستانند



در ظاهر ذکر خدا می گویند



اعمال نیکشان را به رخ دیگران می کشند



اگر مدح و ثنا نشوند از عمل خود می کاهند



خودپسند مغرور، تن پرور و رفاه طلب اند



در حضور مردم با نشاط عبادت می کنند ولی در تنهایی بی نشاط اند

علل و ریشه های ریاکاری



حب جاه و مقام



پیروی از هوای نفس



یاد خدا نبودن



عدم شناخت خدا

فخر فروشی و غرور



ایمان نداشتن به قیامت و وعده های الهی



أسباب مخالفت و دلتمنی عایتنه، نسبت به امیر المؤمنین علی علیه السلام



مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ نَعْمَانَ مَلَقِبَ بِهِ تَنِيخُ مُفِيدٍ، فُكِيهِ وَ مَتَكَلَمٍ وَ از علمای برجسته تنیعه سده ۴ هجری قمری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بیان هشت دلیل اصلی توسط حضرت علی علیه السلام
در مورد أسباب مخالفت و دشمنی عایشه، نسبت به امیر
المؤمنین علی علیه السلام

جناب شیخ مفید از بزرگترین متکلمین و علمای شیعه در قرن چهارم هجری، در کتاب (الجمال و النصره لسید العتره فی حرب البصره) که در مورد جنگ جمل، و وقایع آن نگاشته شده است، در ضمن دو فصل، به اسباب مخالفت و دشمنی عایشه، نسبت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام اشاره می فرمایند و روایات متعددی را در این زمینه نقل می فرمایند.

یکی از جامعترین روایات در این باب، مربوط به سؤالات عده ای از اهالی بصره در مورد عایشه، و دلایل دشمنی و خروج وی بر خلیفه ی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم، امام علی علیه السلام می باشد.

حضرت علی علیه السلام در این روایت شریفه، در پاسخ به این سؤال، به هشت دلیل در این زمینه اشاره می فرمایند، که از جمله مهمترین دلایل بغض و کینه ی عایشه نسبت به ایشان و خاندان رسالت می باشد.

بیان این نکته ضروری است که امام علی علیه السلام، در انتهای سخنان نورانی خود، دلایل بغض عایشه را منحصر در این هشت مورد ندانسته و مردم بصره را جهت بیان دلایل بیشتر، به خود عایشه ارجاع میدهند تا دلایل دیگر را از خود وی جویا شوند. از آنجایی که کتاب مذکور از جمله کتب تقریباً مهجور در میان شیعیان امروز می باشد، به تبع روایت پیش رو نیز کمتر رواج پیدا کرده است، و به همین دلیل بر آن شدم تا به سهم خود قدمی در احیای این روایت و رواج آن در بین مسلمین ایفا کنم، والله المستعان.

و رُوِيَ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ قَالَ:

لَمَّا ظَهَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الْبَصْرَةِ جَاءَهُ رِجَالٌ مِنْهُمْ فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا السَّبَبُ الَّذِي دَعَا عَائِشَةَ بِالْمُظَاهَرَةِ عَلَيْكَ حَتَّى بَلَغَتْ مِنْ خِلَافِكَ وَ شِقَاقِكَ مَا بَلَغَتْ وَ هِيَ امْرَأَةٌ مِنَ النِّسَاءِ لَمْ يَكْتَبْ عَلَيْهَا الْقِتَالُ وَ لَا فُرِضَ عَلَيْهَا الْجِهَادُ وَ لَا أُرْخِصَ لَهَا فِي الْخُرُوجِ مِنْ بَيْتِهَا وَ لَا التَّبَرُّجِ بَيْنَ الرَّجَالِ وَ لَيْسَتْ مِمَّنْ تَوَلَّيْتُهُ فِي شَيْءٍ عَلَى حَالٍ.

عمر بن ابان می گوید: چون امیر المؤمنین بر مردم بصره پیروز شد، گروهی از آنان به حضور ایشان آمدند و گفتند: ای امیر المؤمنین چرا عایشه این چنین با تو ستیز کرده و در مخالفت با تو تا این اندازه پیش رفت؟ و حال آنکه او زنی از زنان است و جنگ و جهاد بر او واجب نیست و به او اجازه داده نشده است که از خانه خود بیرون آید و میان مردان آشکار گردد و در هر حال این کارها که کرده شایسته او نبوده است.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«سَأَدَّكُمْ لَكُمْ أَشْيَاءَ مِمَّا حَقَّقْتَهَا عَلَيَّ لَيْسَ لِي فِي وَاحِدٍ مِنْهَا ذَنْبٌ إِلَيْهَا وَ لَكِنَّهَا تَجَرَّمَتْ بِهَا عَلَيَّ

علی (علیه السلام) فرمود: اینک اموری را برای شما بیان می کنم که سبب کینه او بر من شده است و حال آنکه من در هیچ مورد گناهی نداشته ام ولی او به خیال خود آنها را گناه دانسته و به همان سبب نسبت به من چنین کرد.

أَخَذَهَا:

تَفْضِيلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِي عَلَيَّ أَبَيْهَا وَ تَقْدِيمُهُ إِيَّايَ فِي مَوَاطِنِ الْخَيْرِ عَلَيْهِ فَكَانَتْ تَضْطَعُنُ ذَلِكَ عَلَيَّ فَتَعْرِفُهُ مِنْهُ فَتَتَّبِعُ رَأْيَهُ فِيهِ

نخست اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرا بر پدر او برتری می داد و هر چند گاهی هم او را بر من مقدم می داشت ولی به همان اندازه هم بر او دشوار بود و چون ناراحتی پدرش را می دید وی هم از او پیروی می کرد.

وَ ثَانِيهَا:

لَمَّا آخَى بَيْنَ أَصْحَابِهِ آخَى بَيْنَ أَبَيْهَا وَ بَيْنَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَ اخْتَصَّنِي بِأَخْوَانِيهِ فَخَلَطَ ذَلِكَ عَلَيْهَا وَ حَسَدْتَنِي مِنْهُ .

دوم اینکه چون پیامبر (صلی الله علیه و آله) میان اصحاب خود عقد برادری بست، میان پدرش و عمر بن خطاب برادری قرار داد و مرا به برادری خود مخصوص کرد و این موضوع هم بر او دشوار آمد و این سعادت که نصیب من شد او را خشمگین ساخت.

ثَالِثُهَا:

وَ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِسَدِّ أَبْوَابِ كَانَتْ فِي الْمَسْجِدِ لِجَمِيعِ أَصْحَابِهِ إِلَّا بَابِي فَلَمَّا سَدَّ بَابَ أَبَيْهَا وَ صَاحِبِهِ وَ تَرَكَ بَابِي مَفْتُوحًا فِي الْمَسْجِدِ تَكَلَّمَ فِي ذَلِكَ بَعْضُ أَهْلِهِ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «مَا أَنَا سَدَدْتُ أَبْوَابَكُمْ وَ فَتَحْتُ بَابَ عَلِيٍّ بِلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَدَّ أَبْوَابَكُمْ وَ فَتَحْتُ بَابَهُ» فَغَضِبَ لِذَلِكَ أَبُو بَكْرٍ وَ عَظَّمَ عَلَيْهِ وَ تَكَلَّمَ فِي أَهْلِهِ بِشَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْهُ إِنَّتُهُ فَاضْطَعَنْتُهُ عَلَيَّ

سوم آنکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) مقرر کرد درهای خانه های همه اصحاب که به مسجد گشوده می شد، بسته شود مگر در خانه من، و چون در خانه پدرش [أبو بکر] و دوست پدرش [عمر] را بست و در خانه مرا گشوده باقی گذاشت یکی از خویشاوندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این مورد با آن حضرت گفتگو کرد و پیامبر فرمودند من درهای خانه های شما را به فرمان خود نبستم و در خانه علی را نگشودم، بلکه خدای عز و جل در خانه های شما را بست و از او را گشوده باقی گذاشت و این موضوع بر أبو بکر گران آمد و خشم گرفت و با زن و فرزند خود در این باره سخن گفته بود و عایشه هم چیزی از او شنیده بود و کینه مرا در دل گرفت.

رَابِعُهَا:

وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَعْطَى أَبَاهَا الرِّايَةَ يَوْمَ خَيْبَرٍ وَ أَمَرَهُ أَنْ لَا يَرْجِعَ حَتَّى يَفْتَحَ أَوْ يُقْتَلَ فَلَمْ يَلْبَثْ لِذَلِكَ وَ انْهَزَمَ فَأَعْطَاهَا فِي الْعَدِ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَ أَمَرَهُ بِمِثْلِ مَا أَمَرَ صَاحِبَهُ فَانْهَزَمَ وَ لَمْ يَثْبُتْ فَسَاءَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ: لَهُمْ ظَاهِرًا مُعْلِنًا «لَأُعْطِيَنَّ الرِّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ

وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ كَرَارًا غَيْرَ فَرَارٍ لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ» فَأَعْطَانِي الرِّايَةَ فَصَبَرْتُ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيَّ يَدَيَّ فَعَمَّ ذَلِكَ أَبَاهَا وَ أَحَزَّتُهُ فَاضْطَعَنْتُهُ عَلَيَّ وَ مَا لِي إِلَيْهَا مِنْ ذَنْبٍ فِي ذَلِكَ فَحَقَّقْتُ لِجَفْدِ أَبِيهَا

چهارم آنکه روز جنگ خیبر، پیامبر (صلی الله علیه و آله) نخست رایت جنگ را به پدر او سپرد و فرمود برنگردد و چندان پایداری کند که خیبر را بگشاید یا در آن راه کشته شود، ولی او در این مورد پایداری نکرد و گریخت، فردای آن روز رایت



را به عمر بن- خطاب داد و همان گونه فرمود، او هم پایداری نکرد و گریخت و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را این کار خوش نیامد و آشکارا و در حضور جمع فرمود: فردا رایت را به مردی خواهم داد که خدا و پیامبرش را دوست می دارد و خدا و پیامبرش هم او را دوست می دارند و او حمله کننده است و گریزنده نیست و باز نخواهد گشت تا خداوند به دست او فتح و

ادامه از: اسباب مخالفت عایشه:

پیروزی نصیب کند، و رایت را به من عنایت کرد و من چندان پایداری و شکیبایی کردم تا خداوند به دست من آن را گشود و این موضوع پدر عایشه را اندوهگین ساخت و افسرده کرد و بر من کینه گرفت و حال آنکه مرا در این باره هیچ گناهی نبود و عایشه هم به سبب کینه پدر، بر من کینه گرفت.

خامسها:

وَ بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَبَاهَا بِسُورَةِ بَرَاءَةِ وَ أَمَرَهُ أَنْ يَنْبِذَ الْعَهْدَ لِلْمُشْرِكِينَ وَ يُنَادِيَ فِيهِمْ فَمَضَى حَتَّى انْحَرَفَ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْ يَرُدَّهُ وَ يَأْخُذَ الْآيَاتِ فَيَسَلِّمَهَا إِلَيْيَ فَيَسَلِّمَهَا إِلَيَّ فَصَرَفَ أَبَاهَا بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ



كَانَ فِيمَا أَوْحَى إِلَيْهِ اللَّهُ أَنْ لَا يُؤَدِّيَ عَنْكَ إِلَّا رَجُلٌ مِنْكَ وَ كُنْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ كَانَ مِنِّي فَاضْطَعَنَ لِدَلِكِ عَلَيَّ أَيْضاً وَ اتَّبَعْتُهُ إِبْنَتُهُ عَائِشَةُ فِي رَأْيِهِ

پنجم آنکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) پدر او را برای ابلاغ سوره براءت گسیل داشت و به او دستور داد پیمان با مشرکان را لغو کند و او حرکت کرد، آنگاه خداوند به پیامبرش وحی کرد که او را برگرداند و آیات را از او بگیرد و به من تسلیم کند، و پدر او می دانست

این فرمان خداست، و خداوند به پیامبر وحی فرموده بود که این آیات را باید مردی از تو ابلاغ کند و من از پیامبر بودم و او از من. با وجود این عایشه به سبب کینه پدرش، بر من کینه گرفت.

سادسها:

وَ كَانَتْ عَائِشَةُ تَمُفُّتُ حَدِيجَةَ بِنْتَ حُوَيْلِدٍ وَ تَشْتُوهُمَا شَتَانَ الصَّرَائِرِ وَ كَانَتْ تَعْرِفُ مَكَانَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَيَنْقُلُ ذَلِكَ عَلَيْهَا وَ تَعْدَى مَقْتَهَا إِلَى ابْنَتِهَا فَاطِمَةَ فَتَمُفُّتُنِي وَ تَمُفُّتُ فَاطِمَةَ وَ حَدِيجَةَ وَ هَذَا مَعْرُوفٌ فِي الصَّرَائِرِ

ششم آنکه عایشه بر خدیجه دختر خویلد خشمگین بود و او را خوش نمی داشت. همچنان که زنهای يك مرد نسبت به یکدیگر این چنین اند و عایشه می دانست که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بسیار به یاد خدیجه است و خاطره او را پاس می دارد و این موضوع هم بر او گران می آمد و این حالت او نسبت به فاطمه دختر خدیجه هم وجود داشت و مرا و فاطمه و خدیجه را دوست نمی داشت و بر ما کینه می ورزید و این حالت میان هووها [طبیعی و] معروف است.

سابعها:

وَ لَقَدْ دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ذَاتَ يَوْمٍ قَبْلَ أَنْ يَضْرِبَ الْحِجَابَ عَلَيَّ أَزْوَاجِهِ وَ كَانَتْ عَائِشَةُ بِفَرْبِ رَسُولِ اللَّهِ فَلَمَّا رَأَى رَحَبَ بِي وَ قَالَ: «أَذُنُ مِنِّي يَا عَلِيُّ وَ لَمْ يَزَلْ يُدْنِينِي حَتَّى أَجْلَسَنِي بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا فَخَلَطَ ذَلِكَ عَلَيْهَا فَأَقْبَلَتْ إِلَيَّ وَ قَالَتْ بِسُوءِ رَأْيِ النِّسَاءِ وَ تَسْرُعِهِنَّ إِلَى الْخِطَابِ: مَا وَجَدْتُ لِاسْتِكَ يَا عَلِيُّ مَوْضِعاً غَيْرَ مَوْضِعِ فَخِذِي؟! فَزَجَرَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ قَالَ لَهَا: أَلَيْسَ تَقُولِينَ هَذَا إِنَّهُ وَ اللَّهُ أَوْلُ مَنْ آمَنَ بِي وَ صَدَقَنِي وَ أَوْلُ الْخَلْقِ وَرُوداً عَلَيَّ الْحَوْضُ وَ هُوَ أَحَقُّ النَّاسِ عَهْداً إِلَيَّ لَا يُبْغِضُهُ أَحَدٌ إِلَّا أَكْبَهُ اللَّهُ عَلَى مَنْخَرِهِ فِي النَّارِ فَارْزُدَاثَ بِذَلِكَ غَيْضاً عَلَيَّ

هفتم آنکه پیش از نزول آیات حجاب، روزی به حضور پیامبر رسیدم؛ عایشه نزدیک ایشان نشسته بود، همین که پیامبر مرا دیدند خوشامد گفتند و دستور دادند نزدیک بروم و همچنان مرا به خویشی نزدیکتر فرا خواند تا آنکه مرا میان خود و عایشه جا دادند. این موضوع بر عایشه سخت گران آمد و روی به من کرد و با بداندیشی زنانه و شتابزدگی در گفتار، گفت: ای علی برای کفل خود جای دیگری غیر از جای ران من پیدا نکردی؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر او تندی کرد و فرمود: آیا این سخن را به علی می گویی؟ به خدا سوگند او نخستین کس است که به من ایمان آورده و مرا تصدیق کرده است و نخستین کسی است که در قیامت کنار حوض کوثر بر من وارد خواهد شد و از همه مردم بر عهد من سزاوارتر است. هیچ کس او را دشمن نمی دارد مگر اینکه خداوندش با روی در آتش می افکند. این هم موجب افزونی خشم و دشمنی او با من شد.

ثامنها:

وَ لَمَّا رُمِيَتْ بِمَا رُمِيَتْ إِشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَيَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ اسْتَشَارَنِي فِي أَمْرِهَا فَقُلْتُ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ سَلْ جَارِيَتَهَا بَرِيرَةَ وَ اسْتَبْرِيْ حَالَهَا مِنْهَا فَإِنَّ وَجَدْتَ عَلَيْهَا شَيْئاً فَخَلِّ سَبِيلَهَا فَإِنَّ النِّسَاءَ

كَثِيرَةٌ» «فَأَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ أَنْ أَتَوَلَّى مَسْأَلَةَ بَرِيرَةَ وَ اسْتَبْرِيْ أَلْحَالَ مِنْهَا فَفَعَلْتُ ذَلِكَ فَحَقَّقْتُ عَلَيَّ وَ وَ اللَّهِ مَا أَرَدْتُ بِهَا سُوءَ لَكِنِّي نَصَحْتُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَمْثَالُ ذَلِكَ

هشتم آنکه چون به عایشه آن تهمت را زدند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخت آشفته و ناراحت شد و با من مشورت کرد. من گفتم: ای رسول خدا! از بریره، کنیز عایشه، تحقیق کن؛ اگر چیزی بود او [عایشه] را رها کن که زنان بسیارند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به من فرمود: تو این کار را انجام بده و از بریره بپرس و تحقیق کن و من چنان کردم و او بر من خشم و کینه گرفت. به خدا سوگند که من بدی او را نخواستهام ولی برای خدا و رسول خدا خیرخواهی کردم و امور دیگری هم نظیر اینها که گفتم بوده است

فَإِنْ شِئْتُمْ فَاسْأَلُوهَا مَا الَّذِي نَفَمْتُ عَلَيَّ حَتَّى خَرَجْتُ مَعَ النَّاتِكِينَ لِبَيْعَتِي وَ سَفَكِ دِمَاءِ شَيْعَتِي وَ اتِّظَاهِرِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ بِعَدَاوَتِي لِلْبَغِيِّ وَ الشَّقَاقِ وَ الْمَقْتِ لِي بِغَيْرِ سَبَبٍ يُوجِبُ ذَلِكَ فِي الدِّينِ وَ اللَّهُ أَلْمُسْتَعَانُ «

و اگر می خواهید از او بپرسید که چه چیزی او را چنان نسبت به من خشمگین ساخت که همراه آنان که بیعت مرا شکستند بیرون آمد و در ریختن خون شیعیان من و نظاهر به دشمنی با من میان مسلمانان چنین رفتار کرد، و آیا چیزی جز ستم و خشم و کینه بدون آنکه در آن انگیزه دینی باشد -موجب این کار بوده است؟ و خداوند یاری دهنده است .

فَقَالَ الْقَوْمُ: الْقَوْلُ وَ اللَّهِ مَا قُلْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَقَدْ كَشَفَتْ الْعُمَّةَ وَ لَقَدْ نَشَهَدْنَا أَنَّكَ أَوْلَى بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِمَّنْ عَادَاكَ فَقَامَ الْحَجَّاجُ بِنُ عَمْرٍو الْأَنْصَارِيُّ فَمَدَحَهُ فِي أَبْيَاتٍ نَكَتَنِي بِمَا ذَكَرْتَاهُ مِنْ هَذِهِ الْجُمْلَةِ عَنْ إِبْرَادَهَا .

آنان گفتند به خدا سوگند سخن همین است که تو گفتی و اندوه و پیچیدگی را گشودی و گواهی می دهیم که تو سزاوارتری، و تو به خدا و پیامبر از آنان که با تو دشمنی کردند نزدیکتری. حججاج بن عزمه انصاری در این باره اشعاری سروده است که چون موضوعات آن را به تفصیل گفتیم ما را از آوردن آن ابیات بی نیاز ساخت.

(تخریج : الجمل و النصره لسيد العترة في حرب البصرة - الشيخ المفيد (٤١٣ هـ / ١٠٢٢م)، الجزء ١ ، الصفحة ٤٠٩ - عنوان الباب : القول في حرب الجمل باب أحوال امير المؤمنين عليه السلام فصل أسباب بغض عائشة لأمير المؤمنين عليه السلام)

(نشانی : الجمل و النصره لسيد العترة في حرب البصرة - شيخ مفيد (٤١٣ هـ / ١٠٢٢م)، جلد ١ ، صفحه ٤٠٩ - عنوان باب : القول في حرب الجمل باب أحوال امير المؤمنين عليه السلام فصل أسباب بغض عائشة لأمير المؤمنين عليه السلام)

جناب شیخ مفید در فصل دیگری از این کتاب، به عنوان تتمه اسباب بغض عایشه نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام، هر یک از دلایل ذکر شده در روایت فوق را از منابع معتبر اهل سنت اثبات کرده و راه را بر منکرین بغض عایشه نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام به کلی مسدود میسازد.

طلاق، حلال مبیغوض (۱)

محمد سجاد پورکریم

مقدمه

یکی از ابعاد زندگی انسانی زندگی مشترک است. و در همه جوامع و ادیان و آیین ها این پیوند مقدس است و آداب و رسوم خاصی دارد.

دین اسلام به عنوان کامل ترین و جامع ترین دین الهی احکام و قوانین بسیاری درباره این امر مهم دارد. و این پیوند مقدس را دارای فضیلت و ثواب بسیاری می شمارد. و از منابع هم روایات کثیری درباره ازدواج یافت می شود. این پیوند در اسلام تحت عنوان عقد ازدواج مطرح می شود.

وقتی صحبت از عقد می شود یعنی پیمان و پیوندی که هر کدام از طرفین یا یک طرف می تواند آن را به هم بزند. مثل عقد وکالت شراکت اجاره و غیره که بسته به نوع عقد شرایط و قوانین آن تغییر می کند. عقد ازدواج هم همین طور است که با شرایطی می توان از هم جدا شد که اصطلاحاً طلاق نام دارد.

نکته ای که حائز اهمیت است این است که جدا شدن در امور دیگر هیچ نهدی یا کراهتی در روایات و منابع وجود ندارد. اما در طلاق ما به مواردی برمی خوریم که مبعوضیت خداوند در آن دیده می شود. در حالی که حلال است و هیچ گونه حرمتی ندارد ولی در عین حال مبعوض است. در این مقاله علت مبعوضیت طلاق بیان می شود.

فصل اول

در اول کار به چند روایت از اهل بیت در باره منفور بودن طلاق اشاره میکنیم:

قال ابا عبد الله (علیه السلام): ان الله عزوجل یحب البیت الذی فیہ العرس و یبغض البیت الذی فیہ الطلاق. و ما من شی ابغض الی الله عزوجل من الطلاق. (وسائل الشیعه/ جلد ۲۲/ص ۸)

قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): تزوجوا ولا تطلقوا فان الطلاق یهتز منه العرش. (وسائل الشیعه/ جلد ۲۲/ص ۸)

در این دو روایت میبینیم که کراهت و غضب شدیدی نسبت به طلاق از طرف خداوند وجود دارد و در روایت اول طلاق منفور ترین شیء نزد خداوند بیان شده اما سوال این است که چه ویژگی باعث میشد که طلاق اینگونه منفور و مبعوض باشد؟

اول باید دانست که گرچه عقد ازدواج مانند عقد بیع و وکالت عقد است و شاید در نگاه اول با هم هیچ فرقی نداشته باشند

اما با نگاه دقیق تر می بینیم که عقد ازدواج علاوه بر

معامله و قرارداد بین زن و شوهر که در این میان مهریه و نفقه با بضع معامله می شود و زن و شوهر در قبال آن مسئول هستند معامله و قرارداد مهمتری وجود دارد که در واقع پیوند عاطفه است و گره خوردن قلب زوجین به هم است و شاهد آن هم این است که در ۹۰ درصد ازدواج ها می بینیم که زن و مرد از حقوق خود صرف نظر و اغماض می کند

مثلاً مرد در مواردی توان پرداخت نفقه را ندارد اما زن همچنان در کنار مرد می ماند در حالی که حق طلاق را دارد.

وقتی یافتیم که پیوند زناشویی فرای یک عقد و معامله کاسبانه است و پای محبت و عاطفه در میان است دیگر عقد ازدواج را با مثل رهن و اجاره مقایسه نمی کنیم پس با طلاق فقط یک معامله و هم نمی خورد بلکه بالاتر از آن پیوند و محبت بین زوج می شکند که آثار بسیار سوئی بر روح و روان طرفین میگذارد که در اینجا برخی از آسیب هایی که به زوج می رسد را بیان میکنیم:

سرپرستی فرزندان

در مادران پس از طلاق نگرانی زیادی در مورد فرزندان و سرنوشت آنان دارند. تنش ها و بحران هایی که برای زن قبل و بعد از طلاق وجود دارد، تاثیر زیادی بر کمیت و کیفیت نقش والدینی او می گذارد.

بسیاری از مردان بعد از طلاق به علت انتقام جویی نمی گذارند مادر فرزندش را ببیند و او را مورد اذیت و آزار قرار می دهند و زن به علت روحیه لطیف خود آسیب زیادی می بیند همچنین هنگام طلاق حضانت و سرپرستی بچه به رفتارهای منفی و انتقام جویانه و خصمانه می انجامد و پیامدهای زیادی را برای زن ایجاد می کند.

تشکیل مجدد خانواده

پیامدهای روانی طلاق برای زنان بدبینی و انزوای اجتماعی، احساس تنهایی، عدم امنیت در کنار دیگران، بی پناهی و ناامنی عاطفی است. هنگامی که زنی از همسرش جدا می شود مورد قضاوت های تنگ نظرانه و بدبینانه دیگران قرار می گیرد و از حضور در جمع امتناع می ورزد. از سوی دیگر مشکلات قبل از طلاق و فشارهای روحی و روانی در دوران طلاق، سبب می شود زن از تشکیل مجدد خانواده دوری نماید.

زنان و مردان پس از طلاق از ازدواج مجدد به علت تجارب دردناکی که در زندگی مشترک قبل خود داشته اند، بیزار هستند و حاضر نیستند تجربه مشابهی را بپذیرند. در برخی از موارد زنان به دلیل مشکلات زندگی مجبور به تشکیل خانواده می شوند و چون با محدودیت هایی مواجه اند، انتخاب های خوبی ندارند.

تزلزل در هویت فردی و اجتماعی

از دست دادن پایه های هویت و منزلت اجتماعی نخستین پیامدی است که زن پس از طلاق تجربه می کند. موقعیت یک زن مطلقه در ذهن دیگران و در فرهنگ ایران، حتی اگر زن دارای تحصیلات، موقعیت اجتماعی و... باشد، باز هم هویت او بر اساس هویت همسرش مورد قضاوت قرار می گیرد.

در فرهنگ عامه عقاید، باورها و حتی تکیه کلام هایی غلطی درباره زنان مطلقه وجود دارد که موجب آزار و در هم شکسته شدن منزلت زن می شود. طلاق سبب می شود که زنان منزوی و تنها تر از قبل شوند زیرا در باور غلط مردم زن مطلقه، تهدیدی برای روابط و زندگی خانوادگی دوستان و خویشان خود محسوب می شود.

از آسیب هایی اجتماعی که زنان بعد از طلاق در اجتماع تجربه می کنند، «از دست دادن حمایت های اجتماعی»، «انزوا»، «کاهش و کوچک شدگی روابط اجتماعی»، «احساس عدم امنیت»، «تردد شدگی»، «نگرش اخلاقی منفی جامعه»، «برچسب های اجتماعی»، «بازخوردهای منفی دیگران»، «آزار و خشونت آشکار و پنهان جنسیتی» و... می باشد.

تشدید مسئولیت ها

گاهی طلاق موجب عمیق تر شدن فقر در میان زنانی می شود که پس از طلاق مسئولیت فرزندان را بر عهده گرفته اند زیرا اشتراکات مالی در مسکن، هزینه های زندگی، تفریحات و حتی تغذیه از بین می رود و زن باید به تنهایی همه این نیازها را برطرف سازد.

همین امر مسئولیت بیشتری بر دوش زن می اندازد و او را ناچار به کار کردن در بیرون از خانه و پذیرفتن مشاغلی که درآمد مناسب ندارند، می کند. اگر زن به علت سن بالا نتواند کار کند و به دیگری وابسته باشد آسیب های روحی و اجتماعی شدیدی می بیند.

احساس عدم امنیت

بعد از طلاق پیشنهادهای زیادی در خصوص ازدواج موقت به زنان مطلقه داده می شود که این پیشنهادات امنیت روحی و روانی زن را به هم می ریزد. در برخی از موارد زنان پس از گذشت مدت زمانی از طلاق به علت فشار تنهایی، مالی، فرهنگ و... مجبور می شوند همسری برای خود انتخاب کنند.

فصل دوم

در شماره بعد ادامه دارد...

راه‌های درمان مرض ریا

ریا خصلت شومی است که مفسد فردی و اجتماعی بسیاری به دنبال داشته و سلامت جامعه و خانواده را به خطر می‌اندازد. از سوی دیگر باعث پوساندن اعمال نیک ریاکار می‌شود. پس باید این بیماری خطرناک به سرعت درمان شود.

صفات مذموم یا ممدوح ریا؟!



یاسین زاهدی (طلبه)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ □

اعمالی که انسان انجام می‌دهد شاید در واقعیت امر یک عمل باشد اما بسته به نیتی که انسان از انجام آن دارد تاثیرات متفاوتی بر روی انسان می‌گذارد.

□ اعمال عبادی و امور خیر، مادامی که با نیت قربة الی الله باشد سازنده است و تقویت کننده روح و درهم کوبنده نفس است.

و اما زمانی که انسان در آن عمل نیاز خود را به توجه خداوند نبیند و خود را محتاج توجه به خلق خدا بداند آن عمل مقوی حب جاه و قوه شهوت است و مخرب روح است که به آن ریا می‌گویند

□ هر ریائی ریا مذموم است □ □

آنجایی هم که گفته می‌شود صفت مذموم ریا زمانی ممدوح می‌شود که با قصد فرهنگ‌سازی باشد، باید گفت به آن عمل از این بابت که انگیزه انجام آن عمل به غیر از قصد قربت الی الله قصد دیگری نیز هست ریا می‌گویند و از این باب جایز است که این عمل اگر چه نیتی غیر از قربت الی الله در آن شریک شده است اما باید توجه کرد که انجام آن موجب تقویت نفس و حب جاه نمی‌شود، بلکه موجب ترویج عمل خیری در جامعه می‌شود

□ □ که ترویج عبادت خود نیز عبادت است □

□ پس ریای ممدوح هم ریا نیست که خود عبادتی کنار عبادات است.



توجه به عجز و ناتوانی مردم



توجه به عواقب و نتایج ریا



ایجاد اخلاص در نیت و عمل



بیرون کردن محبت دنیا از دل



تلاوت قرآن و توجه به معانی آن



سپردن امور به خدا و توکل بر او



مخفی کردن اعمال و امور عبادی



پناه بردن به خدا از شر شیطان و نفس اماره



مبارزه با حب نفس



از بین بردن روحیه جاه‌طلبی و مقام‌خواهی



تقویت توحید در اندیشه و باور با مطالعه و تفکر



توجه به بی‌اعتباری و آفات امور دنیا از قبیل مال و جاه



توجه به ریشه‌های مرض ریا؛ برای خشکاندن آن



رجعت



حسین نظریور (طلبه)

آیا رجعت دلیل عقلی یا نقلی دارد یا اعتقادی بدون دلیل است؟

□ «رجعت» در اعتقاد شیعه به معنای بازگشت

و زنده شدن برخی از صالحان و کافران

پیش از قیامت می‌باشد. در این جا از

نگاه عقل و نقل به مساله رجعت

می‌پردازیم:

□ رجعت از منظر عقل

□ عقل به خودی خود بازگشت

و زنده شدن مردگان در این دنیا را

محال نمی‌بیند؛ چرا که درک می‌کند

پشتوانه چنین مسأله‌ای قدرت لایزال الهی است، همان قدرتی که توانسته انسان را از نیستی به وجود آورد، همان قدرت می‌تواند مردگان را نیز پس از پوسیده شدن زنده کند.

□ بنابراین زنده شدن برخی از انسان‌ها در دنیا هیچ محذور عقلی ندارد و از آن جایی که اگر اراده خداوند متعال به آن قرار گیرد، حتماً به وقوع خواهد پیوست، علاوه بر اینکه با

مطالعه تاریخ می‌بینیم که این مسأله در مواردی مثل زنده کردن مرده توسط حضرت عیسی و ... واقع شده است.

□ رجعت از منظر قرآن کریم

□ آیاتی که در این مقام مورد استفاده قرار می‌گیرد، آیاتی

است که رجوع عده‌ای به این دنیا را بیان می‌کند:

□ ۱ خداوند متعال در سوره بقره می‌فرماید: «وَإِذْ قُلْتُمْ

يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ

الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ

تَشْكُرُونَ [بقره/۵۵-۵۶] و چون گفتید ای موسی تا خدا را

نیاز امروزی طلاب

محمد خداینده لو

یادداشتی برای طلاب عزیز

اکنون با آمدن اینترنت و ترجمه ی کتاب ها و... مسائل و نیاز های جدیدی روبه روی ما طلاب می باشد. این مسائل هم مفید هستند و هم مضر.

اکنون باید طلاب عزیز با مکاتب و نظرات غربی در عرصه و ساحت های مختلفی آشنا شوند و با تقویت علمی خود با آثار به جا مانده از پدران علمی این حوزه ، دست به تولید علم و طرح مباحث جدید بزنند.

این مسئله در علوم مختلفی که ما با آن سر و کار داریم خود را بروز میدهد؛ در ادبیات عربی، یک طلبه نباید به سیوطی و مغنی خود را راضی کند بلکه باید با علما و کتب مهم این علم در تاریخ اسلام آشنا باشند و سپس با نظرات زبان‌شناسان جدید هم آشنایی کاملی داشته باشند. ادبیات عربی در علم تفسیر بسیار مهم است و باید با نظرات امثال ابن جنی و عبدالقاهر جرجانی و... آشنا بود و کتبی همچون خصائص و الکتاب و معانی النحو و کشاف مطول و... بسیار ضروری است. برای مثال واقعا جا دارد نظرات جرجانی با نظرات دوسوسور به شکلی تطبیقی کار شود البته نظرات این زبان‌شناسان غربی و بعضی ادیبان اسلامی در مباحث الفاظ اصول فقه هم مفید است. برای مثال وقتی از منکران اشتراک لفظی در اصول فقه نامبرده میشود باید بدانید که اغلب ادیب هستند و قائل هستند در زبان عربی اشتراک لفظی واقع نمی شود و با اختلاف مبانی (حروف) معانی

هم مختلف میشوند و قائل به ظرافت اینچینی زبان عربی هستند!!! خلاصه اینکه اینگونه مباحث تطبیقی در ادبیات یافت میشود البته فارغ از مباحث فقه اللغه و یا مقایسه با زبان های سامی دیگر که متد های جدید ولی مهم هستند که استفاده میشود. دیگر وارد جزئیات در این نوشتار نمیشوم. همین وضع در علم منطق جاری است یعنی طلاب باید با منطق مدرن و اقسام و گرایش های مختلف آن آشنا شوند. برای مثال نظرات این منطق دانان مثل کرییکی را در منطق موجبات میتوان به شکلی تطبیقی با نظرات منطقدانان و فلاسفه اسلامی مقایسه کرد و یا مبانی فلسفی فرگه در تحلیل گزاره هایی که موضوع و محمول آن کلی طبیعی است؛ برای مثال در منطق محمولات اصل گزاره های شخصیه است و گزاره های مفهومی به شخصیه تاویل داده میشوند (که عوامل بسیاری از جمله فرار از مغالطات روانشناختی و... دارد) یا مباحثی که منطق تکلف دارد و جایش در منطق ما کم رنگ است اگر چه در علوم دیگری همچون اصول و بررسی شده است.

در علم فقه و اصول دوباره وضع همینگونه است و حتی مباحثی که در مقدمات کتب رجالی ذکر میشوند. برای مثال نظرات سمانتیکی و نظرات سمیولوژیست ها را میتوان با مباحث اصولدانان مل حول مباحث وضع و استعمال و تطبیقی کار کرد.

برای مثال شالوده شکنانی که منکر معنای متن هستند یا هرمنوتیک دانانی همچون گادامر که که به مفسر متن اصالت میدهند (مسامحتا) و همینطور مباحث مربوط به فلسفه ی زبان (مثلا از نظرات اصولیون ما این است که الفاظ برای حقایق ماهوی وضع نشده اند و همین بحث مخالفان و

موافقانی بین فلاسفه ی زبان دارد از جمله تئوری مصداقی معنا (reference) البته برای آگاهی از نظرات اصولیون باید به کتب قدما رجوع کرد کتبی همچون فصول و هدایه المسترشدين و قوانین و نهاییه و...

و در فقه نیز مباحث جدیدی مطرح است که باید بررسی شود و توضیح درباره آن به درازا می کشد، خصوصاً نیاز مبرم به مباحثی حول ولایت فقیه و اینترنت و کارهای تطبیقی با علم حقوق و فقه ن و بحث حول فلسفه ی فقه و...

در فلسفه هم که دیگر نیازی به گفتن نیست و کاملا مشخص است که باید نظرات امثال هیدگر و هوسرل و پدیدارشناسی بررسی شود و یا مباحث قدما امثال کانت و هگل و... که واقعاً زمان بسیاری برای یادگیری نیاز دارد!!! اگر چه در فلسفه ی تحلیلی هم میتوان مباحث بسیاری را برای تطبیق پیدا کرد.

برای مثال علم نوظهور علوم شناختی و نوروساینست که واقعاً نظرات، اغلب مخالف با علمای ما در باب ذهن است و به انکار روح کشیده میشود!!

در تفسیر هم همچنین!! طلاب باید بیشتر به علوم قرآنی و نظرات تفسیری توجه کنند و به نقد و بررسی نظرات تفسیری بپردازند (امثال چامسکی و...) و نباید به کتبی همچون التمهید اکتفا کنند اگر چه کتابی است بسیار مفید.

خلاصه اینکه اکنون وضع طلاب و وظایف آنها متفاوت است و چیزی که زیاد است پروژه و طرح علمی!!

دیگر به نیازهای جامعه به تبلیغ در فضای مجازی و یا نیاز طلاب به زبان انگلیسی حداقل و... نپرداختم که در این مقال نمیگنجد!!!





آثار رسالت باوری در سبک زندگی

سید محمد علی حسینی هرندی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نقش انبیا در سبک زندگی، یعنی این که انسان قابلیت دریافت وحی را دارد و پذیرش مربی وحی در دوران رسالت ایشان، تحقق تکامل زندگی بشر تنها در سایه نبوت خالی از نقص و امکان پذیر است.

ریشه نبوت به ربوبیت تشریحی بر گردد. قلمرو بعثت انبیا و نبوت در سبک زندگی علاوه بر پذیرش وحی و رسالت آنها، الگو برداری از اوصاف آنها است. که دعوت به نور می کنند.

بنابراین نبوت شناسی ما را رهنمود به شناخت ارزش ها و انتخاب رفتارهای مرجح در سبک زندگی می کند. انتخاب نور، انفاق، عبادت، عدالت و ثمره پذیرش رسالت است.

مهم ترین رسالت و اهداف پیامبران عبارت اند از:

الف-دعوت انسان ها به پرستش خدای یگانه و دوری از طاغوت ها، شکوفایی و پرورش عقل و خرد آدمی، برقراری قسط و عدالت، مبارزه با ظلم و فساد، آزادی انسان و ترویج و گسترش فضایل اخلاقی و بدیهی است که بشر بدون تعالیم پیامبران الهی، در دستیابی به این اهداف ناکام است و بهترین دلیل بر این مطلب، ملاحظه سرگذشت ملت هایی است که از تعالیم انبیا دوری جسته اند.

ب-ایمان به رسول با شاخص خارج کردن از ظلمات به نور (وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ

يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ)

شما را چه شده که به خدا ایمان نمی آورید و [حال آنکه] پیامبر [خدا] شما را دعوت می کند تا به پروردگارتان ایمان آورید و اگر مؤمن باشید بی شک [خدا] از شما پیمان گرفته است او همان کسی است که بر بنده خود آیات روشنی فرو می فرستد تا شما را از تاریکیها به سوی نور بیرون کشاند و در حقیقت خدا [نسبت] به شما سخت رئوف و مهربان است.

یکی از موارد سبک بودن، وجه تمایز و برتری و ثبات آن است که در مسئله نبوت به خوبی دیده می شود به خوبی دیده می شود؛ ر قرآن اولاً: نبوت با بقیه متفاوت است از این جهت که فرد دریافت کننده آن به تعبیر قرآن امی است و ثانیاً: کاملاً بدون خطا و الهی است؛ ثبات دارد و محدود به یک زمان نیست؛ هم بعد نظری دارد و هم بعد عملی؛ ظهور و بروز آن در زندگی شخصی پیامبر به صورت عملی دیده می شود.

بنابراین نبوت یک سبک است و از طرفی می توان آن را یکی از اصول نظری سبک زندگی اسلامی دانست.

سبک زندگی که براساس یک تشریح کامل و جامع باشد، اثرات صحیحی در زندگی دنیوی و اخروی او دارد. او انسان، از طرفی در سبک زندگی نیازمند یک الگوی کامل است «ولکم فی رسول الله اسوه الحسنه» (قول فعل و عمل تقریر پیامبر (صلی الله علیه و آله) حجت است)، این نیاز با ارسال رسول تاملین می شود.

ج.برپایی عدالت: ليقوم الناس بالقسط. یکی از آثار رسالت انبیا در سبک زندگی مردم بر پایی عدالت است.

د.شناخت فاسقان (ولقد ارسلنا نوحا و ابراهیم....فمنهم مهتد و کثیر منهم فاسقون)



يك امام يك معجزه

سجاد باقری (طلبه)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضرت امام حسن مجتبی علیه آلاف التحية و الثناء

متن عربی امامت:

و عنه عن أبيه عن ابن أبي عمير عن عبد الصمد بن بشير، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إن أمير المؤمنين عليه السلام لما حضره الذي حضره، قال لابنه الحسن: ادن مني، حتى أسر إليك ما أسر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلي، و آمنتك على ما ائتمنتني عليه ففعل

ترجمه:

حضرت امام باقر علیه افضل الصلاة و السلام می فرمایند: چون وفات امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرا رسید، به فرزندش حسن فرمود: نزدیک من آی تا رازی را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من گفت به تو بگویم و آنچه را به من

امانت سپرد به تو بسپارم. سپس، این کار را کرد.

متن عربی معجزه:

و روی الصدوق محمد بن علي بن الحسين بن بابويه في كتاب الأمالي، قال حدثنا أحمد بن هارون الفامي عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري عن أبيه عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن جده عليه السلام: إن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام دخل على الحسن عليه السلام فلما نظر إليه بكى، فقال: ما يبكيك يا أبا عبد الله فقال:

أبكي لما صنع بك، فقال له الحسن عليه السلام: إن الذي يؤق لي فسم يدس لي فأقتل به، و لكن لا يوم كيومك يا أبا عبد الله، يزدلف إليك ثلاثون ألف رجل يدعون أنهم من أمة جدنا محمد صلى الله عليه وآله وسلم، و ينتحلون دين الإسلام، فيجتمعون على قتلك، و سفك دمك، و انتهاك حرمتك، و سبي ذراريك و نساءك و انتهاك ثقلك «الحديث»

ترجمه:

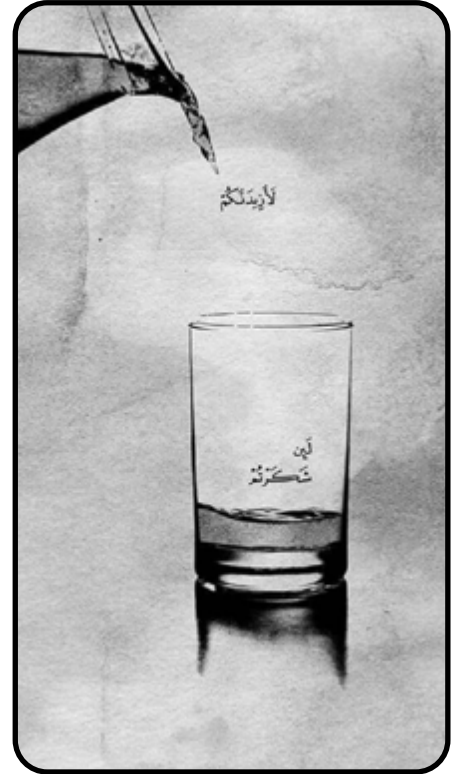
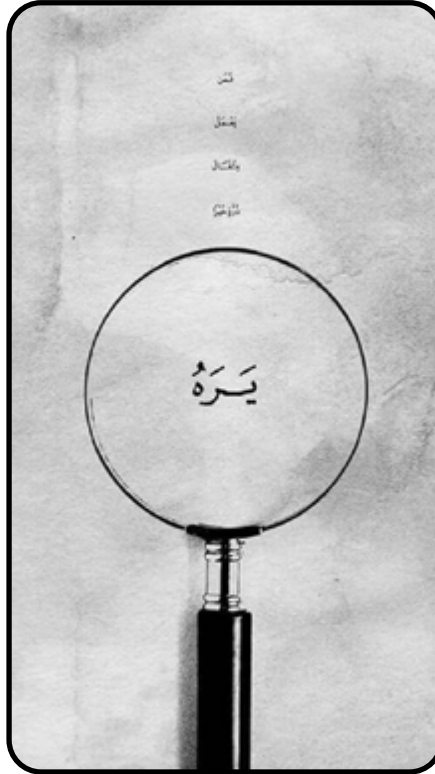
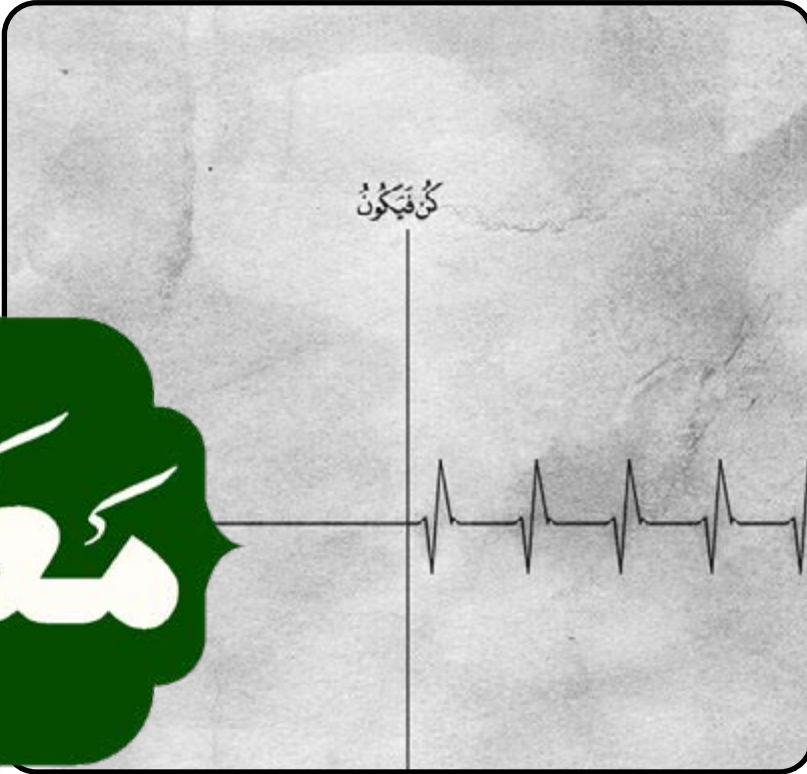
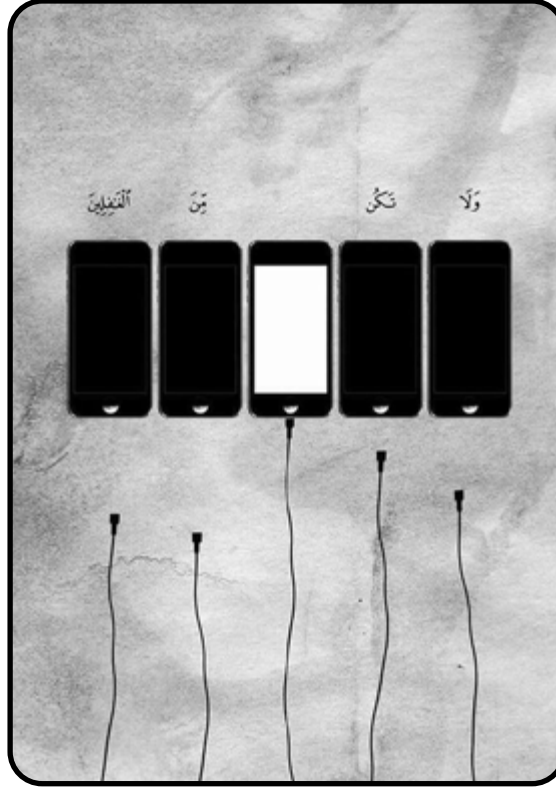
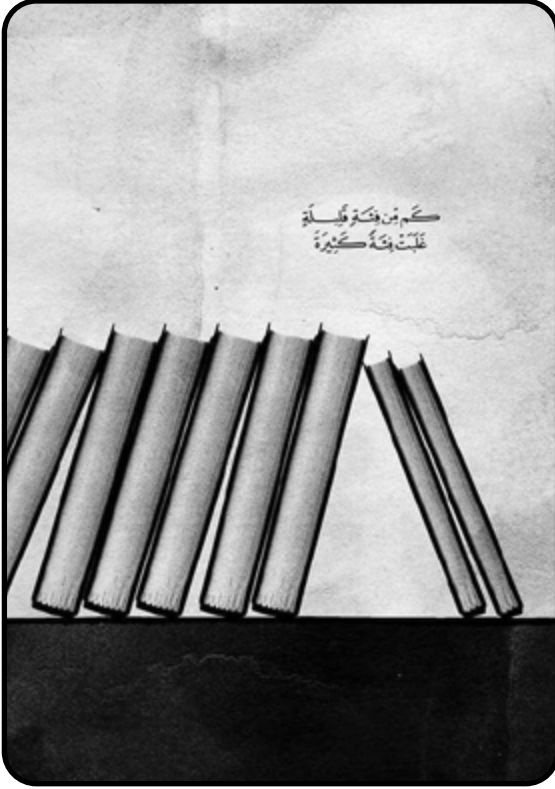
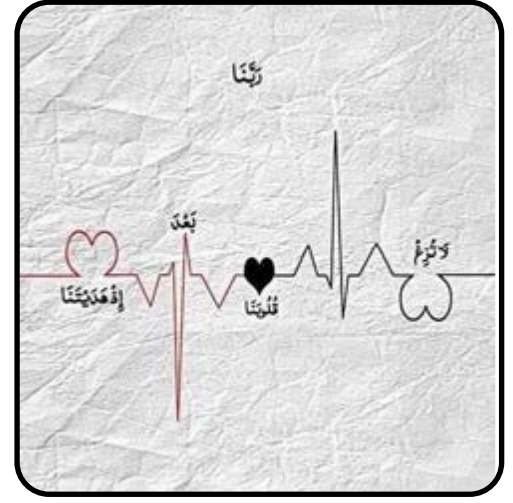
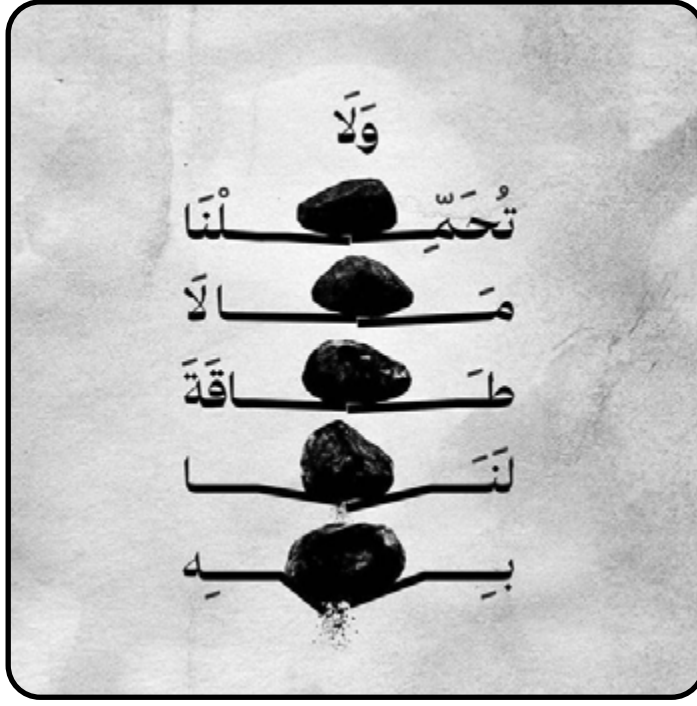
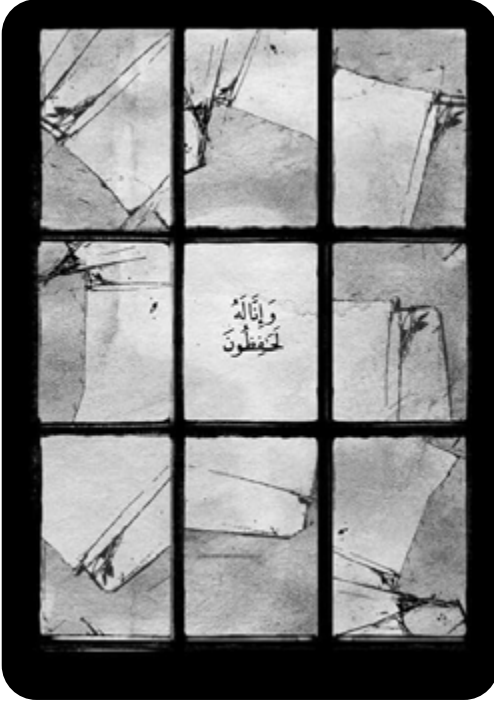
روزی حسین علیه السلام به حضور برادرش امام حسن علیه السلام آمد (طبق روایات هنگام مسموم شدن امام حسن

علیه السلام بود) هنگامی که چشم حسین علیه السلام به چهره برادر افتاد گریست، امام حسن علیه السلام پرسید: چرا گریه می کنی؟

حسین علیه السلام فرمود: «ابکی لما يصنع بك، گریه ام به خاطر آن مصائبی است که بر تو وارد می شود.» امام حسن علیه السلام فرمود: آنچه بر من وارد شود زهری است که آن را به من می خوراندند، و به وسیله آن کشته می شوم.

و لكن لا يوم كيومك يا ابا عبد الله، ولی هیچ روزی به سختی روز (شهادت) تو ای ابا عبد الله نیست، که سی هزار نفر تو را محاصره کنند، در حالی که ادعا می کنند از امت جد ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند، خود را به اسلام نسبت می دهند، و همه آنها خود را برای کشتن و ریختن خون تو، و بی احترامی به حریم تو، و به اسارت گرفتن اهل بیت تو و غارت خیمات تو آماده کرده اند، در این هنگام است که خداوند لعنتش را شامل حال بنی امیه کند، و آسمان خون و خاکستر بر سر مردم بیاراند، و هر چیزی حتی حیوانات وحشی و ماهیان دریا ها برای مصیبت تو می گیرند.

عکس نوننتہ



جود، بخل، اسراف



رضا عابدینی (طلبه)

بسمه تعالی

□ خداوند متعال بر اساس حکمت و رحمت خود نعماتی را در این دنیا بر ما ارزانی داشته؛
مواجهه ما با این نعمات ۳ گونه است: جود، بخل، اسراف
□ بخل عبارت است از استفاده و بهره برداری نکردن از نعماتی که خداوند متعال برای رشد در
این دنیا به ما ارزانی داشته، مانند بنّایی که قرار است با مسالحي که در اختیار دارد دیواری بسازد

و دست مزد خود را بگیرد ولی به جای کار روی
دیوار، شدیداً به مسالحي علاقه مند شده و آن ها
رها نمیکند... تصور این مسئله در ذم بخل کافی
است. نعمت برای استفاده (درست و در راه خدا)
است و کسی که به آن دل ببندد و در راستای
هدف اصلی آن را به کار نگیرد به خود و دیگران
ظلم بزرگی کرده.

□ پدری به هر کدام از سه فرزند کوچک
خود یک اسباب بازی هدیه میدهد و از ایشان
میخواهد تا با همسالان خود در مهمانی بازی
کنند.

□ جواد که پسر بزرگتر مرد است در اسباب

بازی خود دیگران را شریک میکند و همراه با ایشان از بازی و سرگرمی لذت میبرد.
□ □ در سوی دیگر، حامد که پسر مغرور است در گوشه ای از اتاق با چهره‌ای عبوس به
تنهایی نشسته و حتی خودش هم از اسباب بازی اش استفاده نمیکند.

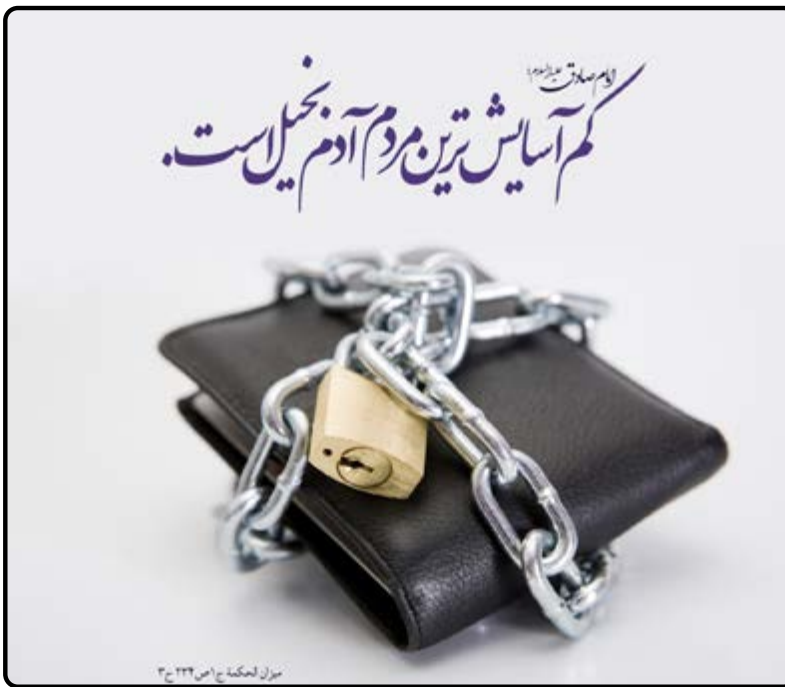
□ □ مجید پسر شلوغ خانواده در میان اتاق مدام درحال دویدن است و اسباب بازی خود
را کاملاً فراموش کرده چرا که در دقایق اول بازی با استفاده نادرست، کاملاً آن را نابود کرده.

□ □ پدر که بعد از مهمانی با فرزندان خود صحبت میکند، به هر یک از ایشان تذکری میدهد،
اولاً جواد را تحسین میکند که به درستی از وسیله اش استفاده کرده ولی به او تذکر میدهد که
مبادا به این اسباب بازی وابسته شود... با حامد برخوردی تند میکند که چرا از وسیله‌ای که او

برای استفاده و بهره برداری او خریده هیچ استفاده‌ای
نکرده و دیگران را هم محروم کرده؛ برخورد پدر با
مجید هم جالب است، پدر از دست او هم ناراحت
است که چرا قدر و ارزش هدیه پدر را ندانسته و آن
را از بین برده؟...

□ قصه پر غصه مواجهه ما با نعمات الهی در این
دنیا به همین سادگی است.

آنان که با جود و بزرگی از نعمات بهره می‌برند و
فایده می‌رسانند، بخیلانی که نعمات الهی را بدون
استفاده نگه میدارند و آنها را می‌گنجانند و مسرفینی
که بیهوده نعمات پروردگار را تلف کرده و استفاده
غلط از آن میکنند.



ادامه از: عزازیل: چرا؟ و چگونه؟!

بر علت میشد تا جمع کثیری و شاید هم همه ملائک سر
تعظیم فرود بیاورند و زانو بزنند کنار کرسی تدریش.

همه و اکثر ملائک هم که میگویم منظورم از همه نوعش
است، از آن پر و بال سوخته هایش بگیر تا اعظم مقربش!
حالا الان شك کردم که ایا روح هم که اعظم از کل بود، پای
درش حاضر میشد یا نه؟

اما خیلی هم فرقی در اصل ماجرا نمیکند حضور و عدم
حضور جناب رُوحُ القُدُس، چرا که مهم برای او اکثریت بود،
که بودند!

تازه مُرید هم نه از این مریدهای آبکی که تا يك قطره
خون میبینند یا یک تشر می‌شنوند از استاد، فرار را
بر قرار ترجیح میدهند! مریدی که میگویم
یعنی مثل جبرائیل مثل میکائیل مثل
اسرافیل مثل....

حالا چه شد که يك جَنی جنگ
زده شده بود طاووس الملائکه،
مانند برای فصل هشتم.

فصل دوم؛ ابوالبشر

حضرت آدم که به این راحتی ها آدم

نشد!

البته جسارت نباشد خدمت اعزّه و اجلّه ی محترم! منظورم
جدّ بزرگوارمان است که آخرش به امر خالقش آدم شد خدا
را شکر، وگرنه در این دوره زمانه که به هرکس گفته میشود
آدم شو! چهارتا بد و بیراه بار آدم میکند و کلی هم از دست
آدم شاکي میشود! عزیز من اگر این جمله (آدم شو) حرفِ
زشتی بود که خدای جَلّ و علی به جَدّمان نمیزد روز اوّل!

آقا جان، گوشها را هم باید شست جور دیگر باید شنید!
چه سالهایی که نگذشت بر مخلوقاتی که تمامشان چشم
انتظار يك صبر و عطسه بودند و يك حمد و ثنای بعدش، از
موجودی که نمیدانستند کیست و چیست و به چه دردی
میخورد.

انتظار هم بد دردی است به خدا. نمیدانم چرا خلق این
مخلوق جدید اینقدر به طول انجامید از جانب خدای جَلّ
و علا؟ خدای تبارک و تعالی که تمام آسمانها و زمین را
در شش روز آفریده بود، حالا برای خلق آدم چهل سال
گل میسازد و چهل سال خشک میکند و چهل سال ... چه
منظوری داشته از این صبر و حوصله، الله أعلم.

حالا همه این ها يك طرف، واکاوی عزازیل درون این گل
خشک بی روح و بی جان يك طرف!

راستی (عزازیل) همان شیطان خودمان است. آخر قبل از

این که ملعون شود نامش عزازیل بود، خدایی هم اسم
دهان پر کنی بود آن موقع ها! بر وزن اسماء مقربین و
اعظم بود اصلاً! بعدها که رویش را زیاد کرد و رو در
روی خدا ایستاد، سَجَلّ قبلی اش باطل شد و در شناسنامه
جدید اسمش شد ابلیس و وصفش هم شیطان که دیگر
حتی اسمش هم مثل قبل دهان پر کن نباشد!

این هم درسی است برای ما که اگر رویمان را برای بزرگتر
از خودمان زیاد کنیم گذشته از رسمیمان شاید حتی اسمیمان
هم عوض شود.

اما نمیدانم این عزازیل بخت برگشته از کی ریخت و قیافه
اش عوض شد و شاخ در آورد و دم دار شد و ناخونهایش
بلند شد و به این شکل و شمایل وحشتناک در آمد؟ وگرنه
فکر نمیکنم کسی با این شکل و شمایل آن هم در بین
ملائکه که خودشان مظهر جمال و کمال خدا هستند
معروف شود به طاووس که مَثلیست برای زیبایی و هیبت
و جمال و جلال و کمال و....

هر کسی که نمیتواند طاووس باشد در عالم. اگر خرده
نمیگیرید، سربسته عرض میکنم که بعد از عزازیل، این
صفتِ طاووسیت فقط به یک نفر تعلق گرفت و بس.

روحي و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفداء.

ادامه دارد إن شاء الله...

* اگر چیزی را بر خودش وقف کند، مثل آنکه مغازه‌ای را وقف کند که درآمد آن را بعد از مرگ او خرج پرداخت دیون، یا استیجار برای عبادات او نمایند، صحیح نیست، ولی اگر مثلاً منزلی را برای اسکان فقرا وقف کند و خودش فقیر شود، می‌تواند در آن ساکن شود، و اما اگر به نحوی وقف کند که اجاره آن را میان فقرا توزیع کنند و خودش فقیر شود، گرفتن او از آن مال محل اشکال است. □

* اگر ملکی را مثلاً بر فقرا یا سادات وقف کند، یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملک متولی معین نکرده باشد، اختیار آن با حاکم شرع است. □

* □ اگر عین موقوفه خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی‌رود مگر آنکه وقف مقید به عنوان خاصی باشد و آن عنوان از بین برود، مثل اینکه باغ را به قید باغ بودن وقف کرده باشد که اگر آن باغ خراب شود وقف باطل می‌شود، و به ورثه واقف برمی‌گردد. □

* □ فرشی را که برای حسینیه وقف کرده‌اند، نمی‌شود برای نماز به مسجد ببرند، اگرچه آن مسجد نزدیک حسینیه باشد.

ولی اگر ملک حسینیه باشد، با اجازه متولی می‌شود به جای دیگر منتقل نمود. □

* اگر مدرسه و امکاناتی را وقف برای تحصیل دروس حوزوی بشود آیا فرزندان مؤمنین می‌توانند از اینها استفاده کنند و حال آنکه برای تحصیل دروس حوزوی نباشد یا خیر؟

□ پاسخ: اگر وقف تحصیل علوم دینی شده است استفاده در شوون دیگر جایز نیست.



مرگ، حیات است

اگر اخلاق خودتان را اخلاق قرآن کردید، اگر نفس خودتان را تصفیه کردید، باک از هیچ چیز نداشته باشید. مردن چیز سهلی است، چیز مهمی نیست. این است که حضرت امیر - سلام الله علیه - مولای همه می‌فرمود که من به موت آن قدر انس دارم که بیشتر از انسی که بچه به پستان مادرش دارد، برای اینکه او فهمیده بود که دنیا چیست و ما ورا چیست؛ فهمیده بود که موت یعنی چه، موت حیات است.

صحیفه امام، ج ۶۵، ص ۳۱۱

کَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ

تسخیر مهدی دهبان

إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ، وَأَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ، حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النَّوْرِ، فَتَصِلَ إِلَيَّ مَعْدِنِ الْعُظْمَةِ، وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ

#مناجات شعبانیه

□ سوال: چرا وقتی حضرت امیرالمومنین می‌فرماید:

الهی هب لی کمال الانقطاع الیک

مفرد صحبت می‌کنند ولی ادامه را بصورت جمع می‌آورند:

انر ابصار قلوبنا... حتی تخرق ابصار قلوبنا

و بعدش فتصل الی معدن العظمه

چرا این تغییر ضمیر ها رخ داده؟

□ جواب:

شاید بشود برای جواب این روایت امام سجاد را ذکر کرد:

إِنَّ لِلْعَبْدِ أَرْبَعَةَ أَعْيُنٍ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ آخِرَتِهِ وَ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ دُنْيَاهُ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدَ خَيْرٍ فَتَحَّ لَهُ الْعَيْنَيْنِ اللَّتَيْنِ فِي قَلْبِهِ فَأَبْصَرَ بِهِمَا الْعَيْبَ وَ إِذَا أَرَادَ غَيْرَ ذَلِكَ تَرَكَ الْقَلْبَ مِمَّا فِيهِ؛ شيخ صدوق، توحيد، محقق و مصحح: حسینی، هاشم، ص ۳۶۷، جامعه مدرسین، قم، چاپ اول، ۱۳۹۸ق.

هر دو چشم وابسته به یک قلب هستند پس دو قلب وجود دارد و شاید از باب مسامحه جمع آورده شده و شاید هم جمع آوردن قلب بخاطر تبعیت از جمع بودن ابصار باشد

زیرا ابصار چون چهارتاست (طبق متن روایت) جمع بودنش مشکلی

ندارد.

□ اما باز هم مشکل حل نمی‌شود زیرا حضرت ابتدا می‌فرمایند:

«کمال انقطاع را به من بده» بعد بلافاصله می‌فرمایند «قلبهای ما»

اینجا چرا از مفرد به جمع رفته؟ (متکلم وحده و مع غیره)

□ جواب:

□ ممکن است بگوئیم: تفرّد اولیه ناظر به نفس ناطقه باشد و جمع آوردن قلب و ابصار مراتب قلب را می‌رساند و ضمیر «نا» شخصیت انسان در هر مرتبه، گوشزد می‌کند، چون قلب به نظر روایات و همه علما ذو مراتب هست.

□ و شاید هم اینگونه پاسخ دهیم: کمال چون اشد مراتب است و شخص را دچار شدائد زیاد می‌کند حضرت برای خودش می‌خواهد... ولی باز شدن چشم و دیدن نور و حقیقت را برای همه یعنی حضرت نمی‌خواهد بقیه را که ظرفیت ندارند گرفتار این سختی‌های طاقت فرسا کنند.

□ شاید اشکال شود که خرق حجاب و بینایی چشم نتیجه انقطاع

است... پس بعد از انقطاع حاصل می‌شود در نتیجه همه باید آن مرحله سخت را بگذرانند.

□ جواب:

ممکن است با مرتبه اقل مبارزه با نفس مقداری از آن حاصل شود ولی حضرت مرتبه اعلی و انقطاع کامل را درخواست می‌کنند، چه اینکه برای برخی در مراتب اولیه رخ می‌دهد، هر قدر با حجاب مبارزه شود، همان مقدار چشم باز می‌شود.

و اینکه کلام ظهور ندارد در نتیجه بودن باز شدن چشم نسبت به کمال انقطاع همچنین می‌توانیم فاء را عاطفه ترتیب ذکر بگیرییم نه ترتیب حقیقی.

نشریه معالم تهذیب پژوهشی

صاحب امتیاز:

مؤسسه پژوهشی معالم

زیر نظر حوزه علمیه

حضرت بقیت الله عج قم

مدیر مسئول و سردبیر:

سید محمد علی علوی

www.mehb.ir